



## Self and Other in the Textual Heritage of Ferdowsi's Shahnameh (A Glance into the Story of Bijan and Manijeh)

Fereshteh Saberi Latibari<sup>1</sup>, Negar Davari Ardakani<sup>2\*</sup>

1. MA Student, Linguistics Department, Faculty of Letters and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

2. Associate Professor, Linguistics Department, Faculty of Letters and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Received 2022/05/20 | Accepted 2022/07/11

Received: 2020/10/31 | Accepted: 2020/12/30 | Published: 2021/03/11

### Abstract

Shahnameh (The Book of Kings) is a principal textual heritage reflecting Iranian identity; a concept which is heavily founded in the two elements of "self" and "other". The present study is aimed at rethinking "self" and "other" in Shahnameh by a discursive linguistic exploration in the first story of the heroic section of Shahnameh- the story of Bijan and Manijeh. It explores the characters of the story through Gee's discursive concept of identity and relying on speculations of "self" and "other" by contemporary philosophers such as Levinas, Arendt and Beauvoir. In the present study the foregrounded identities of the story are observed on a spectrum of absolute "self" to absolute "other" having in mind that "self" and "other" could either be defined in reference to the author or to the key character of the story i.e. Rostam. Furthermore, the role of gender in defining self and other is examined. Generally, 30 identities are represented in the story, two of which are Ferdowsi and his beloved in the introduction part of the story and 28 (71.4% male and 28.6% female) in the body (1256 verses). The study shows that despite our expectation, Bijan and Manijeh are not the most foregrounded identities of the story, as the main character remains to be Rostam. Furthermore, the frequency of Manijeh's presence is less than KeyKhosrow, Gorgin and Giv. The study shows that "Self" and "Other" seem to be closely related to and defined by the two dichotomies of Iranian /non-Iranian and ethical / non-ethical. Bijan, KeyKhosrow and Giv are the closest selves to Rostam, while Manijeh however transforming into self in the course of the story, remains to be considered as a dominated other. Nevertheless, Gorgin who is considered a self at the onset of the story shifts in an opposite direction later. However, he remains to be a self for Rostam up to the end of the story. On the other hand, Piran whose actions are ethical remains to be considered as other for Rostam. Afrasiab seems to be presented as the absolute other for both Rostam and Ferdowsi, with minor status transformation for the author. Nevertheless, Manijeh and Piran seem to be considered as self for Ferdowsi. In sum, identities appear to be more capable of transferring along the spectrum in Ferdowsi's view; an issue to be studied in future studies.

**Keywords:** Bijan and Manijeh, Shahnameh, Ferdowsi, Rostam, Self and Other, Identity

Copyright © 2020-2021 Cultural Heritage Records Studies. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



Saberi Latibari, Fereshteh, Davari Ardakani, Negar .(2022). Self and Other in the Textual Heritage of Ferdowsi's Shahnameh (A Glance into the Story of Bizhan and Manijeh). *Cultural Heritage Records Studies*, 2(3), 76-105.

**Corresponding Author:** Negar Davari Ardakani, Associate Professor, Linguistics Department, Faculty of Letters and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran **Email:** [negar.davariardakani@anu.edu.au](mailto:negar.davariardakani@anu.edu.au)



## خود و دیگری در میراث مکتوب شاهنامه فردوسی (نگاهی به داستان بیژن و منیژه)

### فرشته صابرلتیباری<sup>۱</sup>، نگار داوری اردکانی<sup>۲\*</sup>

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران  
۲- دانشیار، گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: ۱۴۰۱/۲/۳۰ | پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۰

#### چکیده

شاهنامه فردوسی بی‌تردید مهم‌ترین میراث مکتوب ایرانی است که در آن موضوع هویت ایرانی بازنمودی برجسته دارد. پژوهش‌های بی‌شماری در خصوص شاهنامه و هویت ایرانی انجام شده است، که در آن میان پژوهش‌های تحلیل‌گفتمانی کم نیستند. با نظر به این پژوهش‌ها، در این پژوهش با رویکردی زبان‌شناختی - گفتمانی به واکاوی ریشه‌های «خود» و «دیگری» در اولین داستان بخش پهلوانی شاهنامه یعنی داستان بیژن و منیژه پرداخته‌ایم. در این مقاله شخصیت‌های داستان در قالب عنصر هویت نظریه تحلیل‌گفتمان Gee و مفهوم «خود» و «دیگری» بر اساس آرا فیلسوفان متأخری چون Levinas، Arendt و Beauvoir تحلیل شده‌اند. این مطالعه برجسته‌ترین هویت‌های داستان را در طیفی از خودی‌ترین «خود»ها تا بیگانه‌ترین «دیگری»ها بازمی‌نمایاند. از آنجا که «خود» و «دیگری» مفاهیمی نسبی هستند، هم در نسبت با نویسنده و هم در نسبت با قهرمان داستان مورد توجه قرار گرفته‌اند. به علاوه، تأثیر متغیر جنسیت بر تعریف «خود» و «دیگری» نیز بررسی شده است. بخش مقدمه داستان شامل دو هویت شخص شاعر و دلدار اوست، در حالیکه در بدنه داستان (شامل ۱۲۵۶ بیت) ۲۸ هویت (۷۱/۴ درصد مذکر و ۲۸ درصد مؤنث) وجود دارد. این مطالعه نشان می‌دهد که علیرغم آنچه که انتظار می‌رود بیژن و منیژه برجسته‌ترین شخصیت‌های داستان نیستند و بلکه رستم است که برجسته‌ترین هویت است. فراوانی ظهور منیژه حتی کمتر از کیخسرو، گرگین و گیو است. این پژوهش نشان می‌دهد که «خود» و «دیگری» در شاهنامه با دو دوتایی ایرانی/انیرانی و اخلاقی/غیراخلاقی گره خورده است. به نظر می‌رسد که تعریف «خود» و «دیگری» در ارتباط با برجسته‌ترین هویت داستان یعنی رستم عمدتاً با مفهوم ایرانی/انیرانی و برای فردوسی با مفهوم اخلاقی/غیراخلاقی گره خورده است. به این ترتیب، بیژن، کیخسرو و گیو نزدیک‌ترین «خود»ها به رستم هستند، در حالیکه منیژه «دیگری» تحت سلطه است که در جریان داستان به «خود» تبدیل می‌شود. پیران با وجود کنش‌های اخلاقی‌اش همچنان در طیف «دیگری» رستم باقی می‌ماند، در حالیکه دو شخصیت اخیر در طیف «خود»های فردوسی قرار دارند. از دیگر سو، گرگین که به دلیل کنش غیراخلاقی‌اش دگردیسی معکوسی از «خود» به «دیگری» در مقایسه با منیژه دارد، همچنان در چشم رستم، «خودی» باقی می‌ماند. در انتهای طیف «دیگری» رستم، افراسیاب قرار دارد که همواره در همین جایگاه باقی می‌ماند. با این حال، نگاهی به سایر داستان‌های شاهنامه نشان می‌دهد که حتی جایگاه «دیگری» بودن افراسیاب نیز از منظر فردوسی اندکی قابل تغییر ترسیم می‌شود که البته اظهار نظر قطعی در این باره نیازمند پژوهش‌های بیشتر است.

**واژه‌های کلیدی:** بیژن و منیژه، شاهنامه، فردوسی، رستم، خود و دیگری، هویت.

کپی رایت © دو فصلنامه مطالعات اسناد میراث فرهنگی: دسترسی آزاد؛ کپی برداری، توزیع و نشر با ذکر منبع آزاد است.

صابرلتیباری، فرشته، داوری اردکانی، نگار. (۱۴۰۱). خود و دیگری در میراث مکتوب شاهنامه فردوسی (نگاهی به داستان بیژن و منیژه). *مطالعات اسناد میراث فرهنگی*، ۳ (۲)، ۷۶-۱۰۵.



\* نویسنده مسئول: نگار داوری اردکانی، دانشیار، گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

ایمیل: negar.davariardakani@anu.edu.au

## ۱. مقدمه

در طول تاریخ ادبی و فلسفی معاصر تعبیر و تفاسیر مختلفی از آن به دست آمده است. در ابتدای بخش پهلوانی وقتی فریدون بر ضحاک پیروز می‌شود، سرزمین را میان پسرانش تقسیم می‌کند. به نظر مازلف (۱۳۸۵) زمانی هویت ایرانی در شاهنامه شکل می‌گیرد که ایرج به‌عنوان پادشاه ایران تعیین می‌شود و هویت ایرانی در برابر هویت قومی شرق، به پادشاهی تور و غرب، به پادشاهی سلم، بنیان نهاده می‌شود؛ بنابراین بخش پهلوانی شاهنامه ترسیم متفاوتی از «خود و دیگری» را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر ایران و هویت ایرانی را در تقابل با اقوام و سرزمین‌های دیگر ترسیم می‌کند.

یکی از داستان‌های بخش پهلوانی، داستان بیژن و منیژه است. این داستان از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که اهمیت آن را دوچندان می‌کند. پژوهندگان به دلایلی داستان بیژن و منیژه را از سروده‌های جوانی و حتی از سروده‌های پیش از سرایش شاهنامه دانسته‌اند. صفا (۱۳۳۳) به همین موضوع می‌پردازد و ادعان می‌کند که فردوسی به‌ظاهر در زمان قتل دقیقی مشغول به نظم درآوردن داستان‌هایی بود و آنها بعضی از داستان‌های منفرد است که داستان بیژن و گرازان را باید در رأس همه قرار داد. رزم بیژن و گرازان یا داستان بیژن و منیژه از داستان‌های مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی در باب آن دیده می‌شود. دلایل دیگری نیز برای این موضوع ذکر شده است. از جمله خالقی‌مطلق (۱۳۷۹) بیان می‌کند که نیایش و ستایش ایزدانی چون هرمز، بهمن، اردیبهشت و غیره که در آن اعتقادات دینی باستان تبدیل به احساسات ملی دوره اسلامی شده و در عین حال رنگی از کفرگرایی روزگار جوانی دارد، در دیگر بخش‌های شاهنامه نیست. علاوه بر آن برخی از ویژگی‌های لفظی شعر سده چهارم، در همان ثلث سوم این سده دیگر کهنه شده بودند و از اینجا نتیجه گرفتیم که این داستان از کارهای جوانی شاعر بوده است.

نکته دیگر آن است که داستان بیژن و منیژه از جمله داستان‌های عاشقانه شاهنامه است. حسن‌رضایی و سیف (۱۳۹۵)

شاهنامه فردوسی گفتمانی است با عمری بیش از هزار سال که همچنان مورد اقبال عامه ایرانیان و نیز پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی است. مهم‌ترین شاخصه‌ها و معیارهای هویت ملی و میراث فرهنگی ایرانی را می‌توان در شاهنامه و کارکرد شاهنامه پیدا کرد. Hashabeiky (۲۰۱۱) عنوان می‌کند که سرآغاز شاهنامه پادشاهی کیومرث و سرانجام آن پادشاهی یزدگرد سوم است؛ به عبارت دیگر برطبق اسطوره ایرانیان، شاهنامه با پادشاهی اولین انسان بر روی زمین آغاز می‌شود و با مرگ آخرین پادشاه قبل از اسلام توسط آسیابانی عامی به پایان می‌رسد. داستان‌های شاهنامه به سه بخش تقسیم می‌شوند: اساطیری، پهلوانی و تاریخی که به ترتیب زمانی و براساس منابع شاهنامه به‌دنبال هم قرار گرفته‌اند. با این حال، شاهنامه را می‌توان مجموعه‌ای از داستان‌های قهرمانانه به حساب آورد. نکته مهم‌تر آن است که داستان‌های قهرمانانه ترسیم‌کننده نبرد بین خیر و شر هستند. به عقیده اسلامی ندوشن (۱۳۴۸) این نبردها از آیین مزدایی و اندیشه ایران پیش از اسلام مایه گرفته‌اند. در دوره اساطیری و پهلوانی، این نبرد به نحو روشن و مداوم دنبال می‌شود. نخست جنگ طهمورث با دیوان است؛ سپس جنگ فریدون و کاوه با ضحاک که پادشاهی هزار ساله او ایران را در بیداد و ظلمت فروبرده است. از آن پس نبرد بین خوبی و بدی به‌صورت جنگ‌های کین‌خواهی بیرون می‌آید و این پس از کشته‌شدن ایرج به دست برادرانش است، بعد از آن دو خانواده ایران و توران که از یک تخمه‌اند، در برابر هم می‌ایستند. جنگ‌های کین‌خواهی با کشته‌شدن سیاوش به دست افراسیاب به اوج خود می‌رسد. آخرین نبرد در دوران پهلوانی، بین خانواده لهراسب و ارجاسب تورانی، بر سر دین بهی افروخته می‌شود. در دوران تاریخی، دیگر قوم ایرانی تکوین یافته و مستقر شده است. در این زمان نیز کشمکش بین خوبی و بدی جریان دارد، اما در خود خانواده ایرانی، یعنی پادشاهان خوب یا بد یا دوره‌های بهتر و بدتر را داریم.

از طرف دیگر، شاهنامه سند هویت ایرانیان خوانده می‌شود. بخشی از شاکله مفهوم هویت، تعریف «خود و دیگری» است که

نویسنده یا در نسبت با کلیدی‌ترین شخصیت داستان) ترسیم نمود؟ اگر بله، این طیف چگونه است؟

۳. تأثیر متغیر جنسیت در شکل‌دهی به این طیف چگونه است؟

برای پاسخ به پرسش‌های این پژوهش ابتدا مفهوم هویت و «خود و دیگری» را از منظر پل جی (Paul Gee)، لویناس (Levinas)، آرننت (Arendt) و دبووار (de Beauvoir)، به‌دقت ترسیم می‌کنیم. پس از آن «خود و دیگری» در داستان بیژن و منیژه جست‌وجو، طبقه‌بندی و تحلیل می‌شود.

در این پژوهش تحلیل هویت‌های داستان بیژن و منیژه براساس تحلیل‌گفتمان Paul Gee (۲۰۱۸) و با توجه به تعاریف Levinas (۱۳۸۸)، Arendt (2014) و de Beauvoir (۱۳۸۸) انجام شده است. در این بررسی ابتدا فهرست هویت‌های داستان تهیه شد. سپس فراوانی هر هویت در متن داستان تعیین شد که به این وسیله ترتیب اهمیت هویت‌ها تعیین گشت. در ادامه صفت‌ها، کنش‌های کلامی، غیرکلامی و احساسی شخصیت‌های اصلی داستان مورد بررسی قرار گرفت. در نهایت مفهوم «خود» و «دیگری» براساس کلیدی‌ترین شخصیت داستان و متغیر جنسیت تحلیل و طبقه‌بندی شد.

## ۲. مرور پیشینه پژوهش

در این بخش به بررسی زمره‌ای از پژوهش‌های مرتبط با موضوع این اثر در زیر موضوعات معرفی اجمالی شاهنامه، «خود و دیگری» و هویت در نظریه‌های فلسفی و ادبی و در شاهنامه، شخصیت‌های شاهنامه و زن در شاهنامه می‌پردازیم:

اسلامی‌ندوشن (۱۳۸۴) پس از معرفی فردوسی، به تشریح مهم‌ترین شخصیت‌های شاهنامه، یعنی ضحاک، فریدون، سیاوش، فرود، پیران، رستم و بهرام چوبین می‌پردازد. مؤلف با اشاره به وضعیت آن زمان خراسان و بسیاری جمعیت ترکان، چینی‌ها و اقوام مختلف در آن جغرافیا بر آن است که فردوسی به‌خوبی متوجه درهم‌تنیدگی قومی ملت ایران بوده است و بخشی از درهم‌تنیدگی «خود و دیگری» در شاهنامه را باز نمود همین واقعیت می‌داند.

به ترسیم عشق در دنیای حماسه می‌پردازند. به نظر آنها عشق در دنیای حماسه هم ویژگی‌های عشق در دنیای اسطوره‌ای را دارد و هم ویژگی‌های عشق واقعی. مهم‌ترین ویژگی عشق در دنیای حماسه تقدم عشق‌ورزی از سوی زن است؛ زیرا ساختار حماسی به فردوسی اجازه نمی‌دهد که یک پهلوان ایرانی را در برابر دختر تورانی خوار سازد. این داستان نیز مانند داستان‌های زال و رودابه، رستم و ته‌مین و داستان‌های عاشقانه دیگر شاهنامه در نهایت به ازدواج با یک انیرانی منجر می‌شود. به اعتقاد ستاری و حقیقی (۱۳۹۴) ازدواج با انیرانی در شاهنامه رواج دارد؛ چون نشان‌دهنده تسلط ایران بر دیگر کشورهاست. به همین دلیل هیچ‌گاه دختر ایرانی با مرد انیرانی ازدواج نمی‌کند.

در این داستان که در زمان پادشاهی کیخسرو، یکی از محبوب‌ترین پادشاهان شاهنامه اتفاق می‌افتد، رستم، گیو، بیژن و پهلوانان دیگر شاهنامه حضوری فعال دارند. همچنین به‌دلیل پیوند یک پهلوان ایرانی با یک شاهزاده تورانی عرصه خوبی برای تحلیل «خود و دیگری» است. فرضیه این پژوهش این است که مرزهای بین انواع «خود و دیگری» در شاهنامه مرزهای قاطعی نیست، بلکه مرزهایی خاکستری است، آنچنان که رابطه‌ای چرخه‌ای و تودرتو در بین «خود و دیگری» مشاهده می‌شود. به بیان دیگر، می‌توان «خود»های شاهنامه را لانه گرفته در «دیگری»های آن و «دیگری»ها را در دل «خود»ها یافت. پژوهشگران موضوع «دیگری» در شاهنامه را از منظرهای چندی بررسی کرده‌اند و به نتایجی رسیده‌اند که ما در این پژوهش از آنها بهره جسته‌ایم و در بخش مرور پیشینه به برخی از مرتبط‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد. برای سنجش این فرضیه خواهیم کوشید به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. هویت‌های اصلی و فرعی داستان بیژن و منیژه شاهنامه چه افرادی هستند؟ هریک از این هویت‌ها با چه برجسب‌ها/نام‌هایی نامیده می‌شوند؟
۲. می‌توان هویت‌های برجسته‌شده در این داستان را در طیفی از «خودی»ترین تا «دیگری»ترین (در نسبت با

شاهزاده خانم‌های انیرانی ممکن است به این دلیل باشد که می‌خواهد زن را به صورت «دیگری» هویت‌سازی کند تا بر تفاوت شأن زن با مرد تأکید کند و همان‌طور که کل داستان‌ها در مورد ایران و دنیای جنگ‌های مردانه است، دربارهٔ زنان خارجی هم است؛ بنابراین گویی می‌خواهد به این شیوه یک «دیگری» از زنان تعریف کند؛ یعنی نه تنها مرد نیستند، بلکه حتی ایرانی هم نیستند. در واقع کوشش می‌کند در داستان‌هایی که قهرمانان مرد ایرانی ستایش می‌شوند، زنان را به عنوان یک موجود بیگانه‌ی واحد نشان دهد.

عطائی و بهستانی (۱۳۸۹) می‌گویند تا با جست‌وجوی روابط خارجی در شاهنامه، برای آن به چهارچوبی درون‌زا از منظر فرهنگی دست یابند. در ادامه سعی می‌کنند که به پرسش‌هایی مثل چگونگی بازنمایی «خود و دیگری» در شاهنامه، تمایز میان ایرانی و انیرانی در ذهنیت فردوسی و انعکاس این نگرش در روابط خارجی ایران پاسخ دهند. مؤلفان با ذکر این نکته که در ابتدا فرزندان فریدون، بدون نام هستند، این را اوج وحدت قلمداد می‌کنند. به عقیدهٔ آنها، زمانی که فریدون ملک پهناور خود را میان سه فرزند خویش تقسیم می‌کند، نگاه هویتی ایرانی و غیریت انیرانی در حال شکل‌گیری است و کشور ایران در کنار دو دولت دیگر متولد می‌شود، اما وقتی خودش در کنار ایرج در ایران باقی می‌ماند، نشان می‌دهد که ایران از موقعیت استراتژیک بهتری نسبت به دو سرزمین دیگر برخوردار است. اگرچه این کار فریدون برای اداره بهتر جهان است، امپراتوری ایران را از یکپارچگی خارج می‌کند و موجب پدرکشی، برادرکشی و فرزندکشی می‌شود. مضاف بر آن، موجبات شکل‌گیری دوگانهٔ «خود و دیگری» را فراهم می‌کند.

علیپور (۱۳۹۷) به بررسی منظورشناختی و تحلیل کارگفتار در گفت‌وگوهای داستان بیژن و منیژه پرداخته است. او بیان می‌کند که پاره‌گفتارهای گفت‌وگویی در این داستان، داستان را در مسیر معینی پیش می‌برند و با از بین بردن تنش‌های پیش‌آمده در روند حوادث، داستان را به نتیجه می‌رسانند. کارگفتارهای این داستان بیشتر ترغیبی و توصیفی هستند. این کارگفتارها به کمک لحن و فضاپردازی، افزون بر آشکار کردن معانی ثانویه، گفتمان کلی متن را در ذهن خواننده سالماندهی می‌کنند.

علاوه بر آن، وی با اشاره به ادیان عهد ساسانی و به‌ویژه دین اکثریت در آن زمان یعنی زرتشتی و باور به دوگانگی اهورامزدا و اهریمن و نبرد پیوسته آنها با یکدیگر، شکل‌گیری آیین زروانی را خاتمه‌دهنده به نبرد پایان‌ناپذیر میان اهورامزدا و اهریمن می‌داند. او توضیح می‌دهد که زروانیان نیکی و بدی را دو گوهر توأمان می‌دانستند و زروان یا زمان متناهی را پدر نیکی و بدی قلمداد می‌کردند. به بیان دیگر، در شاهنامه و در فکر باستانی ایرانیان، نیکی و بدی ثمرهٔ یک درخت هستند. در ادامه توصیف می‌کند که فردوسی مطلق‌نگر نیست و چه در بین تورانیان و چه در بین ایرانیان مظاهری از خوبی و بدی را نشان می‌دهد، اما دربارهٔ زنان نگاه او اندکی متفاوت است. او همهٔ زنان خارجی، به جز سودابه را دارای خصلت‌های نیک می‌داند و اشاره می‌کند که وقتی زنان انیرانی وارد جامعهٔ ایران می‌شوند، در آن ذوب می‌شوند.

رستگارفسایی (۱۳۸۰) معتقد است که فردوسی ایرانی و انیرانی را از جنبه‌های مثبت و منفی عملکرد آنها در رزم، بزم و زندگی عادی نشان می‌دهد؛ برای مثال جمشید را با همهٔ شکوهش مطلق نمی‌کند و به خاطر خودخواه شدنش به دست ضحاک نابود می‌شود. علاوه بر آن رستم و سهراب را به خاطر آز ملامت می‌کند و کاووس را دیوانه می‌خواند. او حتی در میان مردمان عادی مثل دختران روستایی شخصیت‌پردازی می‌کند و الگوهای نیک و بد می‌سازد. علاوه بر آن، محاسن افراسیاب را از زبان زال بیان می‌کند و همان‌طور که از وفای سودابه، هنگام حضور کاووس در زندان هاماوران سخن می‌گوید، به رفتار مبتنی بر بی‌تقوایی او با سیاوش نیز اشاره می‌کند.

Dick Davis (۲۰۰۷) بیان می‌کند که در دنیای شاهنامه همهٔ پهلوانی‌ها و همهٔ وقایع تاریخی توسط مردان اتفاق می‌افتد و زنان در دنیای مردانهٔ فردوسی نقش کمی دارند، تقریباً از نام پنجاه زن در شاهنامه یاد می‌شود که بیشتر آنها یا مادر کسی یا دختر کسی یا همسر کسی یا کنیز کسی هستند. دیویس معتقد است که تنها نقش همیشگی که زنان دارند، نگرانی آنهاست. او در ادامه به بررسی ازدواج‌های بین شاهزاده‌های ایرانی و شاهزاده خانم‌های انیرانی می‌پردازد و استدلال می‌کند آن‌گونه که دیگران از ظاهر ابیات تصور کرده‌اند، تأکید فردوسی به نژاد خالص ایرانی نیست؛ در واقع حضور

خالو، ستاری و بصیری (۱۳۹۸) به ترسیم نمود حذف، غیاب و حضور «دیگری» در شاهنامه می‌پردازند. آنها نشان می‌دهند که شاهنامه تلاقی ژانرهای مختلف در کنار یکدیگر است. آنها اساساً گفتمان شاهنامه را به مثابه صدایی دیگر در برابر صدای حاکم و نهاد شاهی را در تقابل با نهاد قهرمانی ارزیابی می‌کنند. این پژوهشگران ازدواج با بیگانگان را گواهی بر به رسمیت شناختن «دیگری» و وجود چندصدایی و گفتگو در شاهنامه می‌دانند. به نظر مؤلفان، فردوسی به ایران به عنوان یک جغرافیا نمی‌نگرد، بلکه آن را به عنوان یک فرهنگ، یک معنویت، یک تمدن و یک سنت شناخته شده بدیهی می‌داند. آنها اضافه می‌کنند که فردوسی ایرانی را آزاد و آزاده و ایران را مهد آزادی و آزادی می‌داند و به همین جهت در جای جای شاهنامه «آزاده» به معنای ایرانی است و در برابر ترک، تورانی و سایر عناصر انیرانی قرار می‌گیرد. آنها در نهایت نتیجه می‌گیرند که ایرانیان همواره خواهان حضور «دیگری» در کنار خود هستند. به تعبیر دیگر، جهان ایرانی در گفت‌وگو و تعامل با ملت‌هایی چون توران، تازی، روم و غیره شکل گرفته است.

خیر خواهانه شرکت می‌کنیم. Levinas معتقد است که اثر متقابل «خود و دیگری» بر پایه «خود» تعریف نمی‌شود، بلکه مفهوم آن در عمق «دیگری بی‌نهایت» قرار دارد. Levinas این نوع از واکنش متقابل را «آگاهی اخلاقی» می‌نامد و ادعا می‌کند که این واکنش متقابل همیشه در مواجهه با «چهره دیگری» اتفاق می‌افتد. او معتقد است که در مواجهه با چهره «دیگری» احتمالاً ما وسوسه و آدم‌کشی را درک می‌کنیم. ما تمایل داریم که «دیگری» را به قتل برسانیم، یا او را تا حد درک خودمان پایین بیاوریم یا به او آسیب برسانیم؛ زیرا که ما با «دیگری» به عنوان یک دشمن مواجه می‌شویم، اما وقتی ما با چهره «دیگری» به صورت عریان روبه‌رو می‌شویم، چهره او ما را فرامی‌خواند و مسئولیت‌مان را در قبال «دیگری» به ما یادآوری می‌کند. چهره «دیگری» از ما می‌خواهد که او را در مواجهه با مرگ تنها نگذاریم. در واقع، فلسفه Levinas «دیگری» را بر «خود» ترجیح می‌دهد که این موضوع برخلاف فلسفه‌های گذشته است (Mc Weeny, 2009).

به‌علاوه در این پژوهش به مفهوم «دوستانه‌بودن» Arendt که از والتر بنیامین، فیلسوف و نویسنده آلمانی اخذ نموده است نیز توجه داریم. دوستانه‌بودن بنیامین به معنی فرایندی است که طی آن فاصله بین دو هویت دارای آگاهی و ذهنیت متفاوت، حفظ می‌شود و لذا می‌توانند با وجود تقابل اندیشه‌هایشان با هم سازگاری یابند. به نظر او چنین سازگاری می‌تواند راهی به سوی حقیقت باشد. از نظر والتر بنیامین دوستی نه تنها فاصله را از بین نمی‌برد، بلکه آن را به جهان معرفی می‌کند. Arendt مهاجرت را عینیت‌بخش به مفهوم دوستانه‌بودن و پدیدآورنده «دیگری» قلمداد می‌کند. Arendt به عنوان یک مهاجر در آمریکا به حفظ «دیگری» بودن خود پرداخت. او بیان می‌کند که جامعه مقصد مهاجر همواره مسئولیت سنگینی را بر دوش مهاجران می‌گذارد، علاوه بر آن، هم‌زمان که مهاجر سعی دارد خودش را با شرایط جامعه جدید وفق دهد، این سؤال به ذهنش خطور می‌کند که مرز بین پیوستن به شرایط جدید و حفظ «دیگری» بودن کجاست؟ با استناد به آرای Arendt یکی از تعابیر بحث «خود و دیگری» در مفهوم مهاجرت و «مهاجر بودن» تجلی می‌یابد. Arendt به عنوان یک مهاجر به هیچ‌وجه نمی‌خواهد خود را در زیر لایه‌های سازگاری

### ۳. چارچوب نظری پژوهش

رویکرد این پژوهش به «خود و دیگری» بر دیدگاه‌های فیلسوفان متأخری چون Levinas، Arendt و de Beauvoir استوار است. Levinas همواره مخالف فلسفه‌هایی بود که در طول تاریخ به ایجاد حکومت‌های تمامیت‌خواه منجر شده است. از نظر او «دیگری» یعنی تمام چیزهایی که فراتر از «خود» است؛ به این معنا که «دیگری» بی‌نهایت است. او معتقد است که «دیگری» ما را از مسیر همیشگی‌مان خارج می‌کند؛ زیرا که ما به راحتی نمی‌توانیم او را با درک و وجود خودمان سازگار کنیم. به اعتقاد Levinas، ما سعی می‌کنیم «دیگری» را بر مبنای طرز فکر خودمان بازسازی کنیم تا او را برای خودمان قابل درک کنیم؛ به بیان دیگر ما می‌خواهیم «دیگری» ای مشابه خودمان بسازیم. Levinas ادعا می‌کند که وقتی ما با «دیگری» مواجه می‌شویم، آسیب‌پذیری بدنی، نیازمندی‌ها و مرگ «دیگری» ما را به سوی عملکرد اخلاقی سوق می‌دهد؛ به همین دلیل است که ما در انجمن‌های

برای جست‌وجوی «خود و دیگری» در داستان بیژن و منیژه از مفهوم هویت Paul Gee (۲۰۱۸) به‌مثابه یکی از مهم‌ترین سازنده‌های جهان بهره گرفته‌ایم. وی به بحث درباره دو مشکل در تحلیل‌های زبانی می‌پردازد و این دو مشکل را دو روی یک سکه قلمداد می‌کند: مشکل مرزها و مشکل هویت. او معتقد است که مرز کاربردی واژگان و عبارات معین نیست. ما نمی‌دانیم که به‌طور دقیق تفاوت تعاریف واژه‌های «رود» و «بهر» چیست و این نمونه‌ای از همان مشکل مرز Paul Gee است، ضمن اینکه نمی‌دانیم در عالم واقع هویت این دو پدیده کجا و چگونه از هم جدا می‌شود. همین‌جاست که موضوع درهم‌تنیدگی هویت‌های حتی به ظاهر متناقض را می‌توان مفروض دانست. او بحث هویت را با بیان تفاوت میان «عمل»<sup>۱</sup> و «فعالیت»<sup>۲</sup> آغاز می‌کند. فعالیت‌ها همیشه حول محور یک هویت شکل می‌گیرند. به این ترتیب، ما با برخی هویت‌های فعالیت محور روبه‌رو هستیم. این نوع هویت‌ها با یک اسم و با یک فعل مرتبط‌اند. همین نام‌های کلی مثلاً باغبان تنوعات زیاد ذیل یک هویت را پنهان می‌سازد. ما با انواع باغبان‌ها و انواع ملاک‌ها برای تشخیص آنها از یکدیگر مواجهیم. این هویت‌ها درون وجود یک فرد نیستند و معمولاً با اختیار انتخاب شده‌اند؛ پس هویت‌های فعالیت محور اشخاص و افراد را با چیزی بیرون از خود آنها تعریف می‌کنند. سپس او به تعریف هویت‌های نسبی<sup>۳</sup> می‌پردازد و می‌گوید که این نوع هویت، هویتی است که براساس روابط، تقابل‌ها یا تضادهای بین انواع مردم شکل می‌گیرد؛ مثلاً این هویت‌ها ممکن است فرهنگی، توصیفی، جنسیتی، جنسی، دینی - ایدئولوژیکی، طبقاتی، خانوادگی و سنی باشند. این نوع هویت‌ها معمولاً تحمیلی یا انتصابی هستند. حتی ایدئولوژی‌های سیاسی ما معمولاً تحت تأثیر خانواده‌ای است که ما در آن بزرگ شده‌ایم و این به انتخاب ما نبوده است. همان‌طور که گفتیم معمولاً هر هویت نسبی در مقابل برخی هویت‌های نسبی دیگر مطرح می‌شود؛ مثلاً سیاه‌پوست در مقابل سفیدپوست، زردپوست و غیره. هویت‌های نسبی تغییر می‌کنند یا از بین می‌روند. اگر هویت‌های متقابلشان تغییر کنند یا از بین بروند، او نوع هویت نسبی را از یکدیگر تمیز

با محیط جدید پنهان سازد، بلکه او با حفظ «دیگری» بودن خود ارزش‌ها و هنجارهای جامعه آمریکایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه تنها اعلام می‌کند که تطابق کامل مهاجران با شرایط جدیدشان ممکن نیست، بلکه اصولاً معتقد است که نباید چنین اتفاقی هم بیفتد. می‌توان «دیگری» بودن مهاجران را پذیرفت؛ بدون آنکه تصور کرد این مفهوم با برآورده‌ساختن انتظارات جامعه جدید و عضوی از آن شدن مغایرت دارد (Goultschin, 2014).

de Beauvoir «دیگری» را تحت مفهوم زن تعریف کرده است. او تحت تأثیر فلسفه اصالت وجود به پوچی زندگی انسان اشاره می‌کند و تنها راه معنابخشی به آن را وجود تعهد و مسئولیت می‌داند؛ به عبارت دیگر، تنها دلیلی که می‌تواند به زندگی انسان معنا دهد، آن است که بتوان «دیگری» را تحت تأثیر قرار داد و در عین حال از او تأثیر پذیرفت. بدون «دیگری» ای که فرد را در برابر عملکردش پاسخگو نگه دارد، موفقیت و شکست معنایی ندارد؛ به همین دلیل است که de Beauvoir به ما می‌گوید که فقط آزادی «دیگری» هاست که هرکدام از ما را در برابر واقعیت پوچی مقاوم نگه می‌دارد و فقط در مقابل چهره «دیگری» است که ما می‌توانیم تصمیم بگیریم و می‌توانیم اخلاقی عمل کنیم. اخلاق فقط در مواجهه با «دیگری» اتفاق می‌افتد. بعد از آن مفهوم تمامیت‌خواهی را ذکر می‌کند و بیان می‌کند که یکی از بهترین روش‌ها برای حمایت از منافع ظالمان آن است که مردم را با ایجاد تقسیم‌بندی‌های انتزاعی مثل زن، برده و یهود فریب دهیم و آنها را ترغیب کنیم تا به این مفاهیم انتزاعی اعتقاد پیدا کنند تا جایی که این تقسیم‌بندی‌ها جزئی از هویت این مفاهیم شود. درنهایت در کتاب «جنس دوم» دو مفهوم از «دیگری» بودن زن را شرح می‌دهد. زن «دیگری» است؛ چون در طول تاریخ همیشه به‌عنوان قطب منفی مرد تعریف شده است، اما در معنی مردم‌شناسی نیز زن به‌طور خاص «دیگری» است؛ زیرا که او یک وجود منفرد است. این مدل دوگانه از «دیگری» که بین «چه چیزی هست» و «چه چیزی تعریف می‌شود» نوسان می‌کند، ابهامی را در مفهوم «دیگری» بودن زن ایجاد می‌کند (Mc Weeny, 2009).

### 3. Relational

1. Action
2. Activity, Practice

برود و از او کمک بخواهد. رستم از کیخسرو می‌خواهد که از گناه گرگین درگذرد و اجازه دهد که با او برای نجات بیژن به توران بیاید. از طرفی منیژه مدت‌ها با گدایی به بیژن غذا می‌رساند تا سرانجام رستم با پهلوانان دیگر در جامه‌ی بازرگانان برای رهایی بیژن به توران می‌آید. رستم به کمک منیژه چاه افراسیاب را می‌یابد و سنگ اکوان دیو را که دیگر پهلوانان قادر به برداشتن آن نیستند از سر چاه برمی‌دارد و بیژن را از آن بیرون می‌کشد و پس از آنکه ضرب شخصی به افراسیاب نشان داد، به اتفاق بیژن و منیژه به ایران بازمی‌گردند (خالقی مطلق، ۱۳۶۹).

## ۵. تحلیل داده‌ها

داستان بیژن و منیژه در اواسط شاهنامه و بعد از داستان رستم و اکوان دیو ذکر شده است. این داستان در دفتر سوم شاهنامه به تصحیح جلال خالقی مطلق شامل ۱۲۷۹ بیت است. داستان بیژن و منیژه شامل دو بخش است: یک بخش مقدمه که در آن فردوسی موقعیت و بافت سرایش داستان را بیان می‌کند و بخش دیگر بدنه اصلی داستان است. در کل در این دو بخش ۲۷۵۴ نمونه هویت و ۳۰ نوع هویت فردی برجسته شده است. جدول‌های مربوط به فراوانی ظهور تک‌تک هویت‌ها در بخش ضمیمه مقاله ارائه شده است. در اینجا صرفاً به گزارش وضعیت برجسته‌ترین هویت‌های فردی و گروهی بازنمایی شده در متن داستان پرداخته‌ایم.

### ۵-۱. مقدمه داستان

یکی از ویژگی‌های بارز این داستان مقدمه زیبای آن است که خود یک داستان مستقل است، اما به خوبی فضای کلی داستان اصلی را تداعی می‌کند. مقدمه داستان شامل ۲۳ بیت است. ۱/۵ درصد هویت‌های فردی بازنمایی شده مربوط به این بخش است که صرفاً فردوسی و دلدار او هستند. حضور فردوسی به‌طور معنی‌داری در نقش‌های حاضر و غایب و سوم شخص این بخش، برجسته‌تر از حضور دلدار اوست. با این حال گفتمان داستان نقش برجسته‌ای از دلدار شاعر را در ذهن خواننده رقم می‌زند؛ یعنی خواننده نه تنها احساس نمی‌کند که نویسنده نگاه تحقیرآمیزی به جایگاه دلدارش داشته است، بلکه عاملیت و حمایت سازنده‌ای را به

می‌دهد: هویت نسبی با یک برجسب ممیز که بقیه مردم درباره شما به کار می‌برند، اما شما آن را دوست ندارید یا برایتان اهمیت ندارد. دوم هویت نسبی که از آن شماسست و با آن خودتان را تعریف می‌کنید و سوم هویت نسبی‌ای که خودتان هم موضع خودتان را در برابر آن نمی‌دانید. هویت‌های نسبی ممکن است در صورت پذیرفته شدن توسط افراد به هویت‌های فعالیت محور تبدیل شوند؛ یعنی برجسب‌های دال بر هویت‌های نسبی می‌توانند به چگونگی بودن و فعالیت کردن فرد تبدیل شوند. در این صورت فرد یک هویت تحمیلی را صاحب شده است. Paul Gee متذکر می‌شود که هرگاه زبان را به کار می‌بریم، در واقع دیدگاه‌هایمان نسبت به واقعیت را فرموله می‌کنیم. او معتقد است که ما در فضای اجتماعی هویت‌ها واقع شده‌ایم.

## ۴. خلاصه داستان بیژن و منیژه

بیژن به فرمان کیخسرو برای دفع گرازان که باغ‌های ارمنیان را ویران کرده‌اند، می‌رود. پس از انجام این مأموریت، گرگین که در این سفر با او همراه است، او را فریفته، به جشنگاه منیژه دختر افراسیاب می‌برد. منیژه با دیدن بیژن بر او دل می‌بازد و چون هنگام بازگشت به شهر می‌رسد، به دستور منیژه دارویی در شراب بیژن می‌ریزد که بیژن با خوردن آن از هوش می‌رود و سپس بیژن را در چادری می‌پوشاند و شبانه به کاخ منیژه می‌برد. در آنجا دلدادگان چندین شبانه‌روز به عیش و نوش می‌گذرانند تا اینکه سرانجام نگهبان کاخ از اوضاع درون کاخ خبردار می‌گردد و جریان را به افراسیاب گزارش می‌دهد. به فرمان افراسیاب گرسیوز به کاخ حمله می‌برد و بیژن را می‌گیرد. افراسیاب با وساطت پیران از خون بیژن درمی‌گذرد، ولی دستور می‌دهد او را به چاهی ژرف بیندازند و منیژه را هم از کاخ بیرون کنند. وقتی گرگین بدون بیژن به ایران بازمی‌گردد، کیخسرو دلیل غیبت بیژن را از او سؤال می‌کند، ولی گرگین به دروغ می‌گوید که بیژن در هنگام جنگ با گرازان ناپدید شده است. کیخسرو که به دلیل پیش‌بینی موبدان از زنده‌بودن بیژن مطمئن است، در جام جهان‌بین نگاه می‌کند و بیژن را در چاه افراسیاب می‌یابد؛ بنابراین به گیو دستور می‌دهد تا به نزد رستم

شخصیت‌های اصلی روایت می‌شود. در جدول‌های ۱ و ۲ به ترتیب هویت‌های ایرانی و تورانی ذکر شده‌اند. همان‌طور که مشخص است، در این داستان ۲۸ هویت اصلی و فرعی، حضور دارند که ۷۵ درصد هویت‌های فردی ایرانی و همه مذكر هستند که شامل ۸۱/۱ درصد از پهلوانان، ۹/۵ درصد از شاهزادگان و ۹/۵ درصد از پادشاهان هستند. ۲۵ درصد هویت‌های فردی تورانی هستند که ۷۱/۴ درصد مرد (شامل پهلوانان شاهزادگان و پادشاه) و ۲۸/۶ درصد زن (شامل شاهزاده و دایه‌ او) هستند. در این تحلیل، صرفاً به هویت‌های فردی‌ای توجه داریم که در متن در مقام راوی/ اول شخص ظاهر شده‌اند و فراوانی و توصیف هویت‌های حاشیه‌ای که صرفاً در جایگاه مخاطب و غایب ظاهر شده‌اند در جدول پیوست درج شده است.

### ۵-۲-۱. هویت‌های ایرانی

جدول ۱ نشان می‌دهد که برجسته‌ترین هویت‌های ایرانی شامل یک پادشاه و چهار پهلوان است. این هویت‌ها عبارت‌اند از: رستم، بیژن، خسرو، گیو و گرگین. فراوانی ظهور کلی رستم و بیژن تقریباً مساوی و به‌طور معنی‌داری بیشتر از خسرو، گیو و گرگین است. فراوانی ظهور این سه نفر نیز به ترتیب کاهشی و دارای تفاوت معنی‌دار است. با این حال، مشاهده می‌شود که فراوانی حضور خسرو در مقام اول شخص بیش از چهار پهلوان (حتی بیش از رستم) داستان است که این موضوع می‌تواند به جایگاه فرماندهی شاه مربوط باشد. رستم در ردیف دوم ظهور در جایگاه اول شخص قرار دارد؛ ضمن اینکه دومین ظهور در جایگاه مخاطب/ دوم شخص از آن اوست. فراوانی ظهور گیو در این جایگاه بیش از همه است. این بیژن است که بیشترین ظهور را در جایگاه سوم شخص/ غایب دارد. پس از او گرگین بیشترین فراوانی را در جایگاه غایب دارد و پس از آن رستم و شاه (با فراوانی تقریباً مساوی) و دست‌آخر گیو قرار دارد. این فراوانی‌ها نشان می‌دهد که رستم در هر سه جایگاه با تفاوت نسبتاً اندکی از نظر فراوانی ظهور جایگاه دوم و در کنار شاه خسرو، بیژن و گیو قرار دارد. با این حال او در کل متن ظهور برجسته‌تری تقریباً هم‌تراز با بیژن دارد.

او نسبت می‌دهد که خواننده نقش بسزایی برای او در سرایش این داستان عاشقانه قائل می‌شود. در ۱۳ بیت آغازین فردوسی شبی را توصیف می‌کند و برای توصیف سیاهی آن از واژه‌هایی مثل «روی شسته به قیر» که در ظلمت آن بهرام، کیوان و تیر دیده نمی‌شوند، استفاده می‌کند. بعد از آن ماه را ترسیم می‌کند و می‌گوید «آرایش دگرگونی» به خود گرفته است. سپس این سیاهی و تاریکی را تعمیم می‌دهد و بیان می‌کند که این تاریکی بر دشت و راغ، بر سپهر و بر لب جوپار سایه افکنده است و برای توصیف تاریکی هر کدام از آنها به ترتیب از توصیفات «فرش گسترده از پر زاغ»، «پولاد زنگار خورده» و «دریای قار» بهره برده است. در نهایت بیان می‌کند که در همه‌جا اهرمن سایه گسترده، «مار سیاه دهن باز کرده» و «نه آوای مرغ و نه هرای دد» به گوش می‌رسد و «زمانه از نیک و بد زبان بسته» است. بعد از آن در هشت بیت بعدی به توصیف شب خودش می‌پردازد که در آن «یار مهربانش» برای او شمع، می، نار و ترنج می‌آورد و داستان بیژن و منیژه را «از دفتر پهلوی» بازگو می‌کند و او را دعوت می‌کند که آن داستان را بسراید؛ بنابراین می‌توان گفت که مقدمه داستان دارای عناصر نمادین است. به عقیده Fotoohi (۲۰۱۳) مقدمه مثل داستان اصلی درام است؛ یعنی بخشی از آن غمگین و بخشی شاد است؛ برای مثال شرح سیاهی شب، یادآور سیاهی سرنوشت انسان، سیاهی موقعیت اجتماعی دوره فردوسی و به‌خوبی نمایانگر سیاهی زندگی بیژن است؛ شمع‌ی که توسط همسر فردوسی آورده می‌شود، یادآور آتشی است که منیژه روشن می‌کند. شراب‌نوشیدن فردوسی و همسرش بیان‌کننده شراب‌نوشی بیژن و منیژه در کاخ افراسیاب است و آنجا که معشوق مهربان فردوسی او را دعوت می‌کند که لذت ببرد و ناراحتی درونی را پاک کند، کاملاً مشابه کلماتی است که منیژه به بیژن می‌گوید وقتی بیژن خود را در کاخ افراسیاب بی‌پناه احساس می‌کند. در مجموع این مقدمه قبل از شروع داستان را فاش می‌کند.

### ۵-۲. بخش اصلی داستان

این بخش شامل ۱۲۵۶ بیت است که در ۷۰۳ بیت (۵۶ درصد ابیات) فردوسی راوی داستان است و باقی‌مانده ابیات توسط



### جدول ۱. برجسته‌ترین هویت‌های ایرانی و فراوانی ظهور آنها در جایگاه‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص در درون گروه ایرانی

هویت	در جایگاه اول شخص / در جایگاه دوم شخص / در جایگاه سوم شخص / مجموع		
	متکلم	مخاطب	غایب
رستم	۲۳ درصد	۲۶ درصد	۴۹ درصد
بیژن	۱۸ درصد	۱۴/۴ درصد	۶۶/۹ درصد
خسرو	۳۰ درصد	۱۸/۷ درصد	۴۸/۹ درصد
گیو	۲۲ درصد	۳۱/۳ درصد	۵۴/۴ درصد
گرگین	۲۵ درصد	۱۶/۲ درصد	۵۵/۲ درصد
مجموع			۲۱۶۳

دل شهر ایران و پشت کیان  
به فریاد هر کس کمر بر میان  
گشاینده بند بسته تویی  
کیان را سپهر خجسته تویی  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

گیو نامه را به دست رستم می‌رساند. رستم از او می‌خواهد که سه روز و سه شب را به بزم بپردازد و در روز چهارم به دربار کیخسرو رهسپار شوند. در ادامه وقتی که وارد کاخ کیخسرو می‌شود، به خسرو می‌گوید «کلید چنین بند باشد فریب» و پیشنهاد می‌دهد که در هیئت بازرگانان وارد توران شوند. علاوه بر آن شاه را راضی می‌کند که از گناه گرگین درگذرد. بعد از آن به همراه هفت یل وارد توران می‌شود. هنگامی که منیژه به نزد او می‌آید، انگشتی را در غذایی که به منیژه می‌دهد پنهان می‌کند. او به منیژه امر می‌کند که آتشی بر سر چاه روشن کند. وقتی بر سر چاهی که بیژن در آن محبوس شده می‌رسند، ابتدا هفت یل تلاش می‌کنند که سنگ اکوان دیو را از سر چاه بردارند، اما فقط او می‌تواند این کار را انجام دهد، بیژن را از درون چاه بیرون بکشد و بعد از آن «بزد دست و بگسست زنجیر و بند» و او را با یک حرکت آزاد کند. سپس برای کین خواهی به دربار افراسیاب حمله می‌کند

**الف) رستم:** رستم پسر زال، پسر سام، پسر نریمان، از خانواده گرشاسب است که قلمرو فرمانروایی آنها سیستان بوده است و مادرش، رودابه دختر مهراب کابلی است. او مظهر یک پهلوان کامل در ایران باستان است. این مرد تجسم اندیشه و آرزوی پیشینیان ماست. رستم در میان پهلوانان همه صفت‌های لازم را در خود جمع دارد (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸). در این داستان، بیشترین هویتی که ذکر می‌شود (چه به صورت ضمیر، چه اسم خاص و چه با صفات دیگر) رستم است. او برخلاف بیژن که بیشتر به صورت سوم شخص ذکر شده، حضوری فعال و حقیقی دارد. این موضوع وقتی قابل توجه است که می‌بینیم رستم از بیت ۶۳۴، یعنی از نیمه دوم داستان وارد می‌شود؛ در حالی که بقیه شخصیت‌های اصلی تقریباً از ابتدای داستان حضور دارند. بعد از آنکه کیخسرو بیژن را در جام جهان‌نما می‌بیند، با گیو به مشورت می‌پردازد که چه کسی می‌تواند بیژن را از این بند رهایی دهد. سپس رستم وارد داستان می‌شود و کیخسرو نامه‌ای به او می‌نویسد و در این نامه از او به عنوان «گشاینده بند بسته» یاد می‌کند:

و با تعداد کمی موفق می‌شود که بر لشکر توران غلبه کند و عده زیادی از تورانیان را اسیر کند:

به هر سو که رستم پرافکند رخس  
 سران را سر از تن همی کرد بخش  
 ز قلب اندرآمد به کردار گرگ  
 پراکنده کرد آن سپاه بزرگ  
 سپاهی ز توران به هم بر شکست  
 همه کامه دشمنان کرد پست  
 (فردوسی، ۱۳۷۱)

هویت‌ها را هدایت می‌کند و داستان را پیش می‌برد؛ حتی کیخسرو نظرات او را می‌پذیرد و افراسیاب وقتی او را به‌عنوان فرمانده سپاه ایران می‌بیند، از کارزار می‌گریزد.

**ب) بیژن:** او فرزند گیو و بانوگشسب دختر رستم، از خاندان گودرزبان (کشوادیان) است. این خاندان خود را به کاوه آهنگر منتسب می‌کند. بیژن یکی از پهلوانان نامی دوران پادشاهی کیخسروست که در جنگ‌های کین خواهی سیاوش نقش کلیدی بر عهده دارد. دومین هویت ذکرشده در این داستان، بیژن است. او در ۱۱۹ بیت اول داستان (از ابتدای داستان تا پایان نبرد با گرازان) حضور فعالی دارد. وقتی ارمانیان به قصد دادخواهی به نزد کیخسرو می‌آیند، بیژن داوطلب می‌شود تا با گرازان نبرد کند و موفق می‌شود که به‌خوبی این مسئولیت را انجام دهد، اما بعد از آن سه بار فریب می‌خورد. در ابتدا گرگین از روی حسد او را فریب می‌دهد و او را به جشنگاه منیژه می‌برد. دومین بار منیژه او را فریب می‌دهد و او را مخفیانه به کاخ افراسیاب وارد می‌کند. بار سوم گرسیوز او را فریب می‌دهد. وقتی گرسیوز وارد کاخ منیژه می‌شود، بیژن می‌خواهد که از خود دفاع کند، ولی گرسیوز قول می‌دهد که به او کمک کند و با این فریب بیژن را خلع سلاح می‌کند. بعد از آن بیژن به درون چاه می‌افتد و در اواسط داستان (از بیت ۳۹۶ تا ۹۶۱) فقط به‌صورت سوم شخص از او یاد می‌شود. سپس به کمک منیژه و رستم از چاه بیرون می‌آید. در جریان کین خواهی، رستم و هفت یل را همراهی می‌کند و بعد از ورود به کاخ افراسیاب، او نیز بعد از رستم، افراسیاب را تهدید می‌کند و در قلب سپاه در کنار رستم قرار می‌گیرد. ولی در سایه و تحت فرماندهی رستم به جنگ می‌پردازد.

● صفت‌ها و القاب: از جمله صفت‌هایی که بارها به او نسبت داده می‌شود، جوانی و بی‌تجربگی (۶ بار) است؛ به همین دلیل کیخسرو گرگین را با او به این مأموریت می‌فرستد و می‌توان گفت که به همین دلیل سه بار فریب می‌خورد. خالقی مطلق (۱۳۶۹) بیان می‌کند که در شاهنامه، بیژن در عین دلیری و بی‌باکی، هوسباز و زن‌باز معرفی شده است. در آغاز پادشاهی کیخسرو

- صفت‌ها و القاب: رستم با القابی مثل تهمتن، خداوند رخس و پهلوان‌زاده نیز خوانده می‌شود. صفت‌هایی که به او نسبت داده می‌شود، شامل دلیری (شیر ژبان، نیو)، جنگ‌آوری (تیزجنگ و پرهنر)، در خدمت پادشاه و ایران و چاره‌گر (به فریاد هرکس کمر بر میان، لشکرپناه، پشت ایران، سپر، گوش داده به فرمان شاه، کلید غم) است.
- کنش‌های غیرکلامی: دست بر می‌بردن (۴)، نامه‌خواندن، به ایران آمدن، فریب‌دادن، به کردار بازرگانان در آمدن، انگشتی را نهان کردن، سنگ را برداشتن، زنجیر و بند را گسستن، شمشیر کشیدن، جامه کارزار پوشیدن، سر از تن جدا کردن، پیروز برگشتن، اسیران را آوردن و به سیستان بازگشتن.
- کنش‌های کلامی: فرمودن (۲)، آفرین کردن (۸)، تقاضای بخشش کردن (۲)، از یزدان زور خواستن، تهدید کردن و رجز خواندن.
- کنش‌های احساسی: دل پر از کین شدن، زارخروشدن، از درد پیچیدن.

اکثر کنش‌های او غیرکلامی است. او با ورودش به داستان بیشتر کنش‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. اوست که بقیه



- کنش‌های کلامی: پاسخ‌دادن (۲)، گفتن (۱۸)، به یزدان نالیدن، آواز کردن، آفرین کردن (۲)، فرمودن، با کردگار سخن گفتن، راز کردن، خروش آوردن (تهدید کردن و رجز خواندن برای افراسیاب).
- کنش‌های احساسی: برآشفتن، خشمگین شدن، خیره شدن، بجنبیدش آن گوهر پهلوان، به دلش اندر آویخت مهر، روی چو گل شکفتن، برخویشتن پیچیدن، دو دیده پر آب بودن، به شادی خندیدن.

بنابراین هرچند بیژن در ابتدای داستان نقش فعالی دارد، بعد از آن بیشتر کنش‌های او کلامی و احساسی است و نقش فعالش را به منیژه و رستم واگذار می‌کند.

**ج) خسرو:** شخصیت بعدی از لحاظ فراوانی حضور خسرو است. او پادشاه ایران و فرزند سیاوش شاهزاده ایرانی و فرنگیس دختر افراسیاب است. داستان بیژن در اوایل فرمانروایی او اتفاق می‌افتد.

- صفت‌ها و القاب: با القابی مثل «شاه پیروز، شهریار، انوشه جهاندار، سالار، شاه جهان، شاه دلیر» خوانده می‌شود. در این داستان چهل بار با نام خودش از او یاد شده که هشت مرتبه (تقریباً یک چهارم موارد) به صورت «کیخسرو یا جهاندار خسرو» ذکر شده است؛ بنابراین نقش او به‌عنوان پادشاه بیشتر از هویت نسبی او اهمیت دارد.

- کنش‌های غیرکلامی: در جام جهان‌بین نگاه کردن، نامه را مهر کردن، دست به می بردن (۲)، تاج بر سر نهادن، گرگین را به رستم بخشیدن، پذیره شدن، رستم را به بر گرفتن، هدیه دادن.

- کنش‌های کلامی: آواز کردن، فرمودن (۱۲)، گفتن (۱۳)، آفرین کردن (۴)، دشنام‌دادن، ز فریادگر زورخواستن، پرسیدن (۲)، سوگند خوردن.

- کنش‌های احساسی: دل پیچیدن، شاد شدن، غمی شدن، برآشفتن (۲)، دلتنگ شدن.

وقتی از بهر ربودن اسپنوی زیبا جایزه تعیین می‌کنند، نخستین و تنها کسی که داوطلب این کار می‌گردد، اوست. همچنین او تنها پهلوانی است که پیش از بستن عقد با زنی هم‌خوابگی می‌کند. علاوه بر این پرنیان و بهمنی (۱۳۹۱) ذکر کرده‌اند که نگاره درفش بیژن، کنیزکی سیاه‌موی و ارغوانی‌پوست است و نشان می‌دهد که وی همان قدر که در جنگ جسور، دلاور و سریع‌العمل است، همان قدر هم در باختن نرد عشق بی‌ملاحظه و عجول است.

در این داستان با صفت‌های «رزم‌زن، پره‌نر و گرد دلیر» به دلیری بیژن اشاره شده است، اما آیا می‌توان براساس این داستان او را هوسباز و زنباز نامید؟ تنها نشانه‌های آن در گفت‌وگویی است که بین گرگین و بیژن صورت می‌گیرد که در آن گرگین تلاش می‌کند بیژن را تحریک کند و او را به سمت جشنگاه منیژه ببرد و در آخر گرگین بیان می‌کند که:

بگیریم از ایشان پریچهر چند  
به نزدیک خسرو بریم ارجمند

چو گرگین چنین گفت بیژن جوان  
بجنبیدش آن گوهر پهلوان

(فردوسی، ۱۳۷۱)

زیبایی بیژن با صفت‌هایی مثل «سهی قد، سهیل یمن و سرو آزاد» توصیف شده است. افراسیاب برای تحقیر بیژن به او صفت «چون زنان پیش من بسته‌ای» را نسبت می‌دهد و او را دروغ‌گو می‌خواند.

- کنش‌های غیرکلامی: باده به دست بودن (۳)، پای پیش نهادن (داوطلب رزم شدن)، به راه بسیچیدن، نخجیر کردن، کمان را به زه کردن، از پس خوک رفتن، خنجرزدن، سرانشان به خنجر بریدن، رومی قبای پوشیدن، سوی خیمه آمدن، خوابیدن، خنجر کشیدن، بخشیدن گرگین، در قلبگاه سپاه جنگیدن.

جامه‌دریدن، موی‌کندن، خشمگین‌شدن، رخ زرد شدن (۳)، شادشدن، خندیدن، پژمرده روی بودن.

گیو نیز مانند کیخسرو کنش قدرتمندانه چندان‌ی از خود بروز نمی‌دهد. بیشتر کنش‌های او کلامی و احساسی است.

۵) **گرگین:** از پهلوانان نامی ایران، او پسر میلاد و سردمدار خاندان میلاد است. او به فرمان کیخسرو همراه بیژن به جنگ با گرازان می‌رود، اما در جنگ به او کمکی نمی‌کند؛ به همین دلیل وقتی بیژن موفق می‌شود گرازان را شکست دهد، به او حسد می‌برد و از همین رو، با صحبت کردن از جشن سالانه منیژه، او را تشویق می‌کند که برای دیدن دختران زیباروی تورانی به خصوص منیژه به نزدیک محل اردوی آنها برود. در شاهنامه بیان می‌شود که او از روی بدسگالی این کار را انجام می‌دهد:

دلش را بیچید اهرمنا  
بدانداختن ساخت بر بیژنا

(فردوسی، ۱۳۷۱)

اما بعد از آن از کرده خود پشیمان می‌شود و به جست‌وجوی بیژن می‌شتابد، ولی فقط اسب او را پیدا می‌کند. در ادامه از ترس کیخسرو اعتراف می‌کند که چه بر سر بیژن آورده است، ولی با وساطت رستم از گناهش چشم‌پوشی می‌شود. او جز هفت یلی است که همراه رستم برای نجات بیژن به توران رهسپار می‌شود، ولی در آنجا صرفاً انجام‌دهنده فرامین رستم است.

- صفت‌ها و القاب: در تمام داستان از او به بدی یاد می‌شود. به او صفت‌هایی از جمله «بداندیش، شوریده‌کیش، کینه‌ساز، پرگناه، پر از شرم و ناپاک مرد» نسبت داده می‌شود.
- کنش‌های غیرکلامی: باده به دست بودن، دام‌گستریدن، پویان جستن گرفت (۲)، سوی شهر ایران شتافت، به خاک غلتیدن (۲)، نمازبردن،

بیشتر کنش‌های او کلامی است. او به بیژن و گرگین فرمان می‌دهد که به جنگ گرازان بروند، به پولادگر فرمان می‌دهد که گرگین را به بند کند، به سواران فرمان می‌دهد تا به جست‌وجوی بیژن بروند، به گیو فرمان می‌دهد که نامه را برای رستم ببرد و از او کمک بخواهد، به رستم فرمان می‌دهد که بیژن را از چاه افراسیاب آزاد کند و در نهایت بیژن را نصیحت می‌کند که با منیژه خوب رفتار کند. مهم‌ترین کنش غیرکلامی او نگرستن در جام جهان‌بین است که طی مناسکی در اول فروردین آماده می‌شود و بیژن را در جام جهان‌بین می‌بیند و جای او را به گیو اطلاع می‌دهد. این کار از عهده کس دیگری جز او بر نمی‌آید، اما در مورد بخشیدن گرگین و آزاد کردن او و در مورد نقشه آزادی بیژن، گوش به فرمان رستم است. نکته دیگر آنکه هنگامی که اِرمانیان برای عرض شکایت نزد او می‌آیند، بعد از بیان علت حضورشان، خسرو آنها را مورد خطاب قرار نمی‌دهد و فقط با پهلوانان صحبت می‌کند.

۵) **گیو:** از پهلوانان نامی ایران و پسر گودرز و از خاندان گودرزبان (کشوادیان) است که نقش کلیدی را در به پادشاهی رسیدن کیخسرو دارد. او به توران می‌رود و بعد از یافتن خسرو و مادرش فرنگیس آنها را مخفیانه به ایران می‌آورد؛ به همین دلیل در این داستان نیز کیخسرو چندین بار بیان می‌کند که مدیون این خاندان است.

- صفت‌ها و القاب: پهلوان نامور، گزین سپاه، سپهدار شاه.
- کنش‌های غیرکلامی: باده به دست بودن (۳)، دوان آمدن (۲)، نزد شاه آمدن (۳)، ره سیستان را بسیچیدن، نامه‌دادن، دست‌بوسیدن.
- کنش‌های کلامی: آفرین کردن (۷)، گفتن (۱۲)، فرمودن، خواستار شدن (۲)، با خدا سخن گفتن، بانگ‌زدن، درد و دل کردن، مزه‌دادن.
- کنش‌های احساسی: روی پر از آب بودن (۶)، دل‌خسته بودن (۲)، کین به دل گرفتن، از هوش رفتن،



بیش از منیژه است که این موضوع می‌تواند به شخصیت خردمند و خیراندیش او مربوط باشد. منیژه در ردیف دوم ظهور در جایگاه اول شخص قرار دارد. او در جایگاه مخاطب/دوم شخص، سومین فراوانی را دارد. فراوانی ظهور افراسیاب در این جایگاه بیش از همه است. شاید به این دلیل که از خرد کافی بهره‌مند نیست و می‌بایست از وزیر خیراندیش خود و دیگران حرف بشنود. این منیژه است که بیشترین ظهور را در جایگاه سوم شخص/غایب دارد. پس از او پیران بیشترین فراوانی را در جایگاه غایب دارد و پس از آن افراسیاب (با تفاوت اندکی نسبت به پیران) قرار دارد. این فراوانی‌ها نشان می‌دهد که خردمندترین هویت تورانیان در جایگاه اول شخص بیشترین ظهور و افراسیاب که از خرد کمتری برخوردار است، کمترین ظهور را دارد. با این حال او در کل متن از نظر فراوانی ظهور پس از منیژه و افراسیاب قرار دارد.

پیام‌فرستادن برای رستم، پوزش آوردن، چپ لشکر شاه ترکان ببرد.

- کنش‌های کلامی: گفتن (۴)، آفرین کردن (۲)، داستان‌گفتن.
- کنش‌های احساسی: خشمگین شدن، دلش را اهرمن بپیچید، از جهان آفرین یادکردن، رخان به خوناب شستن، پشیمان شدن (۲).

### ۵-۲-۲. هویت‌های تورانی

جدول ۲ نشان می‌دهد که برجسته‌ترین هویت‌های تورانی شامل یک پادشاه، یک شاهزاده و یک وزیر است. این هویت‌ها عبارت‌اند از افراسیاب، منیژه و پیران. فراوانی ظهور کلی منیژه و سپس افراسیاب بیشتر از پیران است. با این حال، مشاهده می‌شود که فراوانی حضور پیران وزیر در جایگاه اول شخص

جدول ۲. برجسته‌ترین هویت‌های تورانی و فراوانی ظهور آنها در جایگاه‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص در درون گروه تورانی

هویت	در جایگاه اول شخص/متکلم	در جایگاه دوم شخص/مخاطب	در جایگاه سوم شخص/غایب	مجموع
منیژه	۲۷ درصد	۲۰/۴ درصد	۵۲/۶ درصد	۳۶/۷ درصد
افراسیاب	۱۸/۸ درصد	۴۵/۵ درصد	۳۵/۷ درصد	۳۲/۸ درصد
پیران	۳۷/۲۶ درصد	۲۴/۴ درصد	۳۸/۴ درصد	۱۵/۷ درصد
مجموع				۵۴۸

خانواده و آسایش خود را به‌خاطر بیژن از دست می‌دهد و بعد از آن در کنار چاه بیژن می‌ماند و با درویشی و گدایی خودش و بیژن را زنده نگه می‌دارد. بعد از ورود رستم به توران، این منیژه است که با شتاب به نزد رستم می‌رود و از او کمک می‌خواهد. رستم به او می‌گوید که آتشی در سر چاه روشن کند و درنهایت، به‌همراه رستم، باعث رهایی و آزادی بیژن می‌شود و با بیژن رهسپار ایران می‌گردد. نکته قابل‌توجه آن

**الف) منیژه:** او دختر افراسیاب پادشاه توران است. به نام مادر او در شاهنامه اشاره‌ای نشده است. او تنها شخصیت اصلی زن حاضر در داستان است. اوست که از دایه‌اش می‌خواهد که به نزد بیژن رود و او را به چادرش دعوت کند؛ در نتیجه او هم از جمله زنانی است که در ابراز عشق پیشتاز می‌شوند. وقتی بیژن می‌خواهد از او جدا شود، به او داروی خواب‌آور می‌خوراند و او را به‌صورت مخفیانه به درون دربار پدرش می‌آورد. او کاخ،

● کنش‌های غیرکلامی: دایه را فرستاد، از بیژن دعوت کردن، بیژن را به برگرفتن، بیژن را در عماری بسپچید، بیوشید بر خفته بر چادرا، به هر در همی نان چدی، نان را با بیژن سپردی، دوان آمدن (۴)، خورش‌ها گرفته به بریامد، به رستم پیام را رساند، هیزم جمع کردن، به بالای درخت رفتن، آتش برافروختن، سوی خانه رفتن، به خیمه نشستن.

● کنش‌های کلامی: پرسیدن (۲)، فرمودن، گفتن (۷)، آفرین کردن، نالید سخت، با خدا سخن گفتن، راز کردن.

● کنش‌های احساسی: مهرش بجنبید، به دیدار بیژن نیاز آمدش، دو دیده پر از خون بودن (۴)، شادشدن.

با توجه به موارد بالا اکثر کنش‌های منیژه غیر کلامی است و اگرچه نام او کمتر از کیخسرو، گیو و گرگین در داستان ذکر شده، اما در پیشبرد داستان بیشتر یا به اندازه بیژن مؤثر است.

**ب) افراسیاب:** او پادشاه توران، پسر پشنگ و از نوادگان تور است. اولین حضورش در داستان وقتی است که نگهبان دربار منیژه به او خبر می‌دهد که «دخترت از ایران گزیده است جفت» بنابراین به گرسیوز دستور می‌دهد که به کاخ برود، مرد بیگانه را دستگیر و نزد او بیاورد و بعد از آن فرمان کشتن بیژن را می‌دهد. پیران برای وساطت نزد او می‌آید و می‌خواهد که بیژن را نکشد. افراسیاب در پاسخ می‌گوید:

از این ننگ تا جاودان بر سرم  
بخندد همه کشور و لشکر

چُن او یابد از من رهایی به جان

گشایند بر من ز هر سو زبان

به رسوایی اندر بمانم به درد

ببالایم از دیدگان آب زرد

(فردوسی، ۱۳۷۱)

همان‌طور که می‌بینیم، نام و آبرو در شاهنامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و افراسیاب هم نگران از دست رفتن آن است؛ به همین دلیل برای جبران آن تصمیم می‌گیرد که بیژن

است که منیژه در این داستان تغییر هویت می‌دهد. در ابتدای داستان او دختر افراسیاب و شاهزاده است. این موضوع را می‌توان از جشنگاه او، پرستندگان، اینکه با اعتماد به نفس به بیژن ابراز عشق می‌کند، اینکه از اختیار آتش استفاده می‌کند و بیژن را دور از چشم دیگران وارد کاخ پدرش می‌کند و در آنجا با او به خوشی می‌گذراند، مشاهده کرد، اما بعد از آنکه افراسیاب از حضور بیژن نزد منیژه باخبر می‌شود و او را از کاخ بیرون و از مقامش خلع می‌کند، تغییر هویت می‌دهد. از آنجا به بعد فقط منیژه است و نه دختر افراسیاب و کسی است که به تنهایی تلاش می‌کند خودش و بیژن را زنده نگه دارد، اما بعد از نجات بیژن و ورودش به ایران دوباره هویتش نقش جدیدی را به‌عنوان همراه و همسر بیژن کسب می‌کند و تحت همین هویت در شاهنامه محو می‌شود. در آخر داستان خسرو خطاب به بیژن می‌گوید:

به رنجش مفرسای و سردش مگوی

نگر تا چه آوردی او را به روی

(فردوسی، ۱۳۷۱)

و به بیژن سفارش می‌کند که «با او جهان را به شادی گذار». بدین ترتیب می‌توان گفت که منیژه در ایران پذیرفته می‌شود.

● صفت‌ها و القاب: زیبایی او با صفت‌هایی مثل «چون آفتاب، ستاره، خوب‌چهر، نگار، ماه روی و سیم رخ سروبن» ترسیم شده است، اما از خصوصیات اخلاقی او می‌توان به «پوشیده‌روی، آزاده خوی، زوار، نامور، مهربان، راه‌جوی، پاک و هوشیار جفت، رنج آزموده، فداکرده جان و دل چیز و تن و بسان پرستار» اشاره کرد که همه آنها صفت‌های مثبت است، ولی پدرش از او با صفت‌های «ناپاک زن، فرزند بد، بدکنش، بد هنر، کزو ننگ یابد هنر، نگون بخت، ای به نفرین شوریده بخت و بر تو نزید همی تاج و تخت» یاد می‌کند که همه آنها صفت‌های منفی است.



زیرک، سالخورده و رئیس خانواده بزرگ، برخوردار از ثروت و شوکت و مقام» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸). در ابیات کمی از او صحبت به میان می‌آید، با این حال نقش کلیدی در داستان دارد. اوست که با یادآوری داستان سیاوش، به افراسیاب توصیه می‌کند که بیژن را نکشد. حتی به تندی با افراسیاب صحبت می‌کند:

مکش گفتمت پور کاووس را  
که دشمن کنی رستم و طوس را  
بکشتی به خیره سیاوش را  
به زهر اندر آمیختی نوش را  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

علاوه بر آن، رستم به‌عنوان بازرگان و در چهره‌های مبدل به نزد پیران می‌رود و از او می‌خواهد تا او را کمک کند تا بتواند در توران تجارت کند. پیران هم به او کمک می‌کند و حتی او را در منزل پسرش اسکان می‌دهد. این خود نشانه‌ای از نیک‌خواهی پیران است که حتی ایرانیان هم به آن اذعان دارند.

- صفت‌ها و القاب: به او صفت‌هایی مثل «پرستارفش، چو دستور پاکیزه رهنمای، راهبر، نیک‌خوی، نامور» نسبت داده می‌شود. در جریان نصیحت افراسیاب مصلحت‌اندیشی و نیک‌خواهی او بارز است. در این داستان نیز از او به نیکی یاد می‌شود.
- کنش‌های غیرکلامی: به کاخ اندرون شدن، زمین را بوسیدن، خشم اسفندیار را فرونشاندن، رستم را گرمی داشتن، در لشکر جنگیدن.
- کنش‌های کلامی: پرسیدن (۳)، فرمودن، گفتن (۵)، آفرین کردن (۳)، پند دادن.
- کنش‌های احساسی: غم خوردن.

درنهایت در جدول ۳ هویت‌های اصلی دو داستان با هم مقایسه شده‌اند. از مقایسه سه هویت برجسته اول در دو گروه ایرانی و تورانی در سطح کلی ظهور رستم، بیژن و منیژه از

را بکشد، اما درنهایت به توصیه پیران عمل می‌کند و بیژن را در چاهی حبس و منیژه را از کاخ بیرون می‌کند. در انتهای داستان نیز دوباره از او نام برده می‌شود و آن وقتی است که رستم به قصد کین‌خواهی به دربار او حمله می‌کند، اما در آنجا هم کنش خاصی بروز نمی‌دهد و وقتی می‌بیند لشکرش در حال شکست به دست رستم است، به‌سوی توران فرار می‌کند.

- صفت‌ها و القاب: در طول داستان بیشتر با هویت نقشی‌اش، یعنی با القاب «جهانجوی، سالار، شهریار، سپهدار، شاه نیک‌اختر» از او یاد می‌شود، اما ایرانیان به او صفت‌های «بداندیش، بدگوهر، ترک شوریده‌بخت، که ننگی تو بر لشکر و تاج و تخت، ترا چون سواران دل جنگ نیست، ترک دژم، و بداندیش نر ازدها» را نسبت می‌دهند که نشان‌دهنده آن است که از او به بدی یاد می‌کنند. پیران نیز دو بار او را «خیره‌سر و کینه‌جو» می‌نامد.
- کنش‌های غیرکلامی: از خانه گریختن، خفتان جنگ پوشیدن، شمشیر افگندن، سوی توران شتافتن.
- کنش‌های کلامی: از جهاندار یادکردن، فراخواندن، گفتن (۴)، فرمودن (۵)، پاسخ‌دادن (۲)، سپردن (۲).
- کنش‌های احساسی: خیره‌ماندن، خشم‌برآوردن، خندیدن، روی زرد شدن، رسواشدن (۲)، خشمگین‌شدن، غمی گشت، از ترس لرزیدن، برآشفتن.

همان‌طور که مشخص است، بیشتر کنش‌های افراسیاب کلامی و احساسی است و مثل کیخسرو کنش غیرکلامی خاصی انجام نمی‌دهد.

**ج) پیران:** از پهلوانان تورانی، پسر ویسه و از نوادگان تور، و وزیر و معتمد افراسیاب است. «در میان پهلوانان تورانی، پیران ویسه تنها کسی است که به او صفات عالی انسانی بخشیده شده، وی از این حیث می‌تواند با پهلوانان برجسته ایران برابری کند. پیران دارای وضع و مقامی شبیه گودرز در ایران است: دلیر،

برجسته‌ترین هویت‌ها در جایگاه غایب/ سوم شخص هستند؛ در حالی که اگر این شش شخصیت داستان را در یک گروه در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که ظهور کمی آنها به ترتیب زیر خواهد بود: رستم، بیژن، خسرو، منیژه، افراسیاب و پیران.

سایرین برجسته‌تر است و پیران و خسرو هریک در گروه خود کمترین ظهور کلی را دارند. با این حال این دو نفر در مقام راوی و در نسبت با اعضای گروه خود بیشترین برجستگی را نشان می‌دهند. افراسیاب و گیو در جایگاه مخاطب برجسته‌تر از سایر اعضای گروه خود هستند و سرانجام اینکه بیژن و منیژه

### جدول ۳. برجسته‌ترین هویت‌های تورانی و فراوانی ظهور آنها در جایگاه‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص در کل داستان

هویت‌ها	رستم	بیژن	خسرو	گیو	گرگین	منیژه	افراسیاب	پیران
فراوانی	۴۸۴	۴۷۱	۳۴۱	۲۶۸	۲۲۸	۲۰۱	۱۸۰	۸۶
درصد	۲۱/۴ درصد	۲۰/۸ درصد	۱۵ درصد	۱۱/۸ درصد	۱۰/۱ درصد	۸/۹ درصد	۷/۹ درصد	۳/۸ درصد

بوده‌اند. آنها چنان نقش مهم و مقدسی داشتند که پرستیده می‌شدند. پس از زرتشت، پرستش خدایان دیگر به جز اهورامزدا طرد شده و تمامی این خدایان به دیو به مفهوم امروزی آن تبدیل شده‌اند و با پیران نیز به دلیل سرشت شهوانی آنها به مبارزه پرداخته شده است. از ویژگی‌های پیران که در شاهنامه ذکر شده می‌توان به جادوگری، پیکرینه‌شدن، پیوند با آب و ناحیه‌های سرسبز، پیوند با خواب و رؤیا، دلدادگی و باروری، جوانی و زیبایی اشاره کرد. در این داستان بیژن بعد از دستگیری، برای دفاع از خودش در مقابل افراسیاب داستان ربه‌شدن خودش و منیژه را به دست پری بیان می‌کند:

پری یک به یک ز اهرمن کرد یاد  
 میان سواران درآمد چو باد  
 مرا ناگهان در عماری نشاند  
 بر آن خوب‌چهره فُسونی بخواند  
 (فردوسی، ۱۳۷۱)

پری بی‌گمان بخت‌برگشته بود  
 که بر من همی جادویی آرمود  
 (فردوسی، ۱۳۷۱)

### ۵-۲-۳. هویت‌های نمادین

در ادامه به بررسی تعدادی از هویت‌های نمادین و آداب و رسوم برجسته شده در این داستان می‌پردازیم:

**الف) گرازان:** داستان و کاظمی (۱۳۹۵) بیان می‌کنند که در فرهنگ ایرانی نماد گراز در ارتباط با خدای جنگ، شکار و ویژگی‌های قهرمانانه با ایزد میترا تصویر شده است. در حقیقت شکار به‌عنوان وسیله‌ای در جهت اثبات قدرت و ادامه شاهنشاهی برای پادشاهان بوده است، اما به‌عقیده سرامی و منصور (۱۳۹۰) گراز همچون سایر جانوران مهری از ذاتی دوگانه بهره‌مند است. گاهی از تقدس ایزدینه برخوردار است و پیشاپیش میترا می‌تازد و گاهی آن‌چنان اهریمنی است که با گرگ برابر می‌شود و فدیهای است تقدیم به اهرمن.

با توجه به صفت‌هایی که در این داستان به گرازان نسبت داده شده است، مثل «چو اهرمن» می‌توان نتیجه گرفت که جنبه اهریمنی آنها مدنظر بوده است. علاوه بر آن با توجه به آنکه ذکر می‌شود «به گردان ایران نماید هنر» بیژن برای اثبات توانمندی خود به جنگ با گرازان آمده است.

**ب) پری:** به نظر رستگاری‌نژاد و باقری (۱۳۹۴) در زمان‌های کهن، پیران یا ایزدبانوها زنان جوان و زیبایی پنداشته می‌شده‌اند که از هرگونه توان جاذبه و افسونگری برخوردار



است نظر خالقی مطلق حداقل در مورد جشن سالانه منیژه درست باشد.

**ه) نشست و شو:** این عمل دو بار در این داستان اتفاق می‌افتد؛ بار اول وقتی است که بیژن وارد خیمه‌گاه منیژه می‌شود و با مشک و گلاب پای او را می‌شویند. به عقیده میتفو (۱۳۹۴) شستن پاهای زائر اولین عمل نمادین مهمان‌نوازی بود. بار دوم هنگامی است که بیژن از چاه بیرون می‌آید و سر او را با آب می‌شویند. در اکثر ادیان آب نماد پاکی و برطرف شدن گناه ازلی است.

**و) بزم و میگساری:** اسلامی ندوشن (۱۳۴۸) معتقد است که بزم از این جهت از زندگی پهلوان باستانی جدایی‌ناپذیر است که وی همواره جان خود را بر کف دست دارد و از فردای خویش بی‌خبر است؛ پس ساعت‌هایی را که در خارج از میدان جنگ می‌گذرد، مغتنم می‌شمارد. در شاهنامه، معمولاً پیش از شروع هر جنگ، در پایان هر جنگ (به شرط پیروزی) و پیش از هر عزیمت بزم آراسته می‌شود و پهلوانان به می‌خوردن می‌نشینند. در این داستان نیز پهلوانان چندین بار به بزم می‌نشینند: در ابتدای داستان، وقتی بیژن بر گرازان پیروز می‌شود، وقتی به جشنگاه منیژه می‌رود، در کاخ افراسیاب، وقتی گیو نامه خسرو را برای رستم می‌برد، قبل از عزیمت پهلوانان به توران و بعد از بازگشت موفقیت‌آمیز از آن.

**ز) چاه بیژن:** به نظر سرامی و منصوری (۱۳۹۰) نگون به چاه افکندن پهلوان یکی از شیوه‌های معمول تنبیه و مجازات خاطی بوده است. نگون و پشت به نور در زهدان زمین ماندن و کورشدن، تنبیهی است که پیش از بیژن بر کاووس و سپاهیان ایران به فرمان دیوان مازندران رفته بود. آیدنلو (۱۳۹۴) نیز بیان می‌کند که در شاهنامه زندانی که بیژن را در آن می‌اندازند «چاه ارتنگ» نام دارد و این احتمالاً سیاه‌چالی بوده است که در روایت هفت‌خوان رستم (نبرد مازندران) کاووس و یلان ایرانی در آن زندانی بودند و ارزنگ/ارژنگ دیو از سوی دیو سپید مأمور نگهداری از آن بود و شاید به همین جهت به این نام نامیده شده است.

همان‌طور که از ابیات برمی‌آید، در این داستان پری نقش اهریمنی و جادوگری برعهده دارد.

**ج) جام کیخسرو:** به اعتقاد آیدنلو (۱۳۹۴) در حال حاضر قدیمی‌ترین منبعی که در آن از جام جهان‌نما یاد شده، داستان بیژن و منیژه شاهنامه فردوسی است. از آنجا که این داستان براساس مأخذی مکتوب به نظم درآمده و متعلق به دوره اشکانیان و ادب پارتی است، پس انتساب آن به کیخسرو موضوعی کهن و اصیل در روایت‌های حماسی- اساطیری ایران است. ویژگی شگفت‌جهان‌نمایی جام سبب شده که از نگاه عقلانی و محسوس یا منظر عرفانی و نمادگذارانه، توضیحات، تفاسیر و تأویل‌های متنوعی در پیوستی آن به وجود بیاید و در مأخذ مختلف آن را اسطرلاب، جام آب، آینه، قطب‌نما، کره جغرافیایی، فانوس خیال، نماد دل، عقل، نفس دانا، شیخ مرشد، انسان کامل، درون و ضمیر خود کیخسرو دانسته‌اند.

آنچه از این داستان برمی‌آید، آن است که کیخسرو طی مراسمی در جام نگاه می‌کرده و همه عالم، از هفت‌اقلیم تا ناهید و تیر و ماه را می‌دیده است؛ یعنی در نوروز رومی قبای را می‌پوشیده و از فریادگر (یزدان پاک) زور و فریاد می‌خواست، سپس خجسته کلاه را بر سر می‌نهاد و در جام نبید می‌نگریسته است.

**د) جشن منیژه:** جشنی است که به صورت سالیانه و در همان مکان در فصل بهار برگزار می‌شود. سرامی و منصوری (۱۳۹۰) این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این اجتماع سالیانه زنان که به گوش گرگین هم رسیده، مراسم دینی خاصی بوده است؟ اما خالقی مطلق (۱۳۶۹) در خلال مقایسه داستان‌های بیژن و منیژه و ویس و رامین بیان می‌کند که اجتماعی که این دو داستان در آن پدید آمده‌اند، یک اجتماع آزاد و بی‌بند و بار اشرافی است که در آن به‌ویژه زنان به آزادی نسبتاً بزرگی دست یافته بودند. یک چنین آزادی خواه‌ناخواه راه را برای معاشرت آنها با مردان بازمی‌کرد و یک چنین روابطی همیشه در چارچوب اخلاق رسمی باقی نمی‌ماند، اما با توجه به اینکه منیژه می‌گوید «در این جشنگه بر ندیدیم کس/ ترا دیدم ای سرو آزاد و بس» و اینکه از او به‌عنوان «دخت پوشیده‌روی» یاد می‌شود. بعید

آتش نیز چنان نیرویی دارند که می‌توانند در لحظه‌ای هزاران دیو را از پای درآورند.

در این داستان رستم به منیژه دستور می‌دهد که آتشی برافروزد «یدان تا ببینم سر چاه را، یدان روشنی بسیرم راه را» یعنی هدف از روشن کردن چاه دیده‌شدن مسیر و سر چاه ذکر شده است؛ یا این حال به نظر می‌رسد روشن کردن آتش نوعی مراسم مذهبی یا برای دور کردن نیروهای اهریمنی باشد.

### ۵-۳. «خود و دیگری» در داستان بیژن و منیژه

اکنون زمینه لازم برای گمانه‌زنی درباره وضعیت «خود و دیگری» را در این داستان فراهم آورده‌ایم و می‌خواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که می‌توان هویت‌های برجسته‌شده در این داستان را در طیفی از «خودی»ترین تا «دیگری»ترین (در نسیت یا نویسنده یا در نسیت یا کلیدی‌ترین شخصیت داستان) ترسیم نمود؟ اگر بله، این طیف چگونه است؟ ما این سؤال را نسیت به رستم یعنی کلیدی‌ترین شخصیت داستان پاسخ می‌دهیم. برای این کار نگاه رستم را از منظر «خود و دیگری» نسیت به اصلی‌ترین هویت‌های این داستان بررسی می‌کنیم. رستم بعد از خواندن نامه کیخسرو بعد از سه روز برای کمک به نجات بیژن به سمت دربار شاه می‌رود. در این راه گیو او را همراهی می‌کند. در اینجا هم، یا آنکه رستم جد مادری بیژن است، اما به قصد اجرای فرمان شاه روانه می‌شود. او بعد از دریافت نامه کیخسرو خطاب به گیو می‌گوید:

من از بهر این نامه شاه را  
 به فرمان به سر به سیرم راه را  
 ز بهر ترا خود جگر خسته‌ام  
 بدین کار بیژن کمریسته‌ام  
 یکوشم بدین کار اگر جان من  
 ز تن یگسلد پاک‌یزدان من  
 من از بهر بیژن ندارم به رنج  
 قندی کردن جان و مردان و گنج  
 (قردوسی، ۱۳۷۱)

ح) سنگ اکوان دیو: آیدلو (۱۳۹۴) معتقد است که در این داستان نشانه‌هایی از ارتباط افراسیاب و اکوان دیو ذکر شده است. یکی از این نشانه‌ها سنگ اکوان دیو است. بعد از آنکه افراسیاب بیژن را می‌گیرد و به سفارش پیران بر آن می‌شود که به‌جای کشتن، او را زندانی کند به گرسوز دستور می‌دهد که بیژن را به زنجیر بکشد و سنگ اکوان دیو را بیاورد و بر سر چاه قرار دهد. در داستان رستم و اکوان دیو، اکوان زمین پیرامون رستم را که رستم بر آن خوابیده، می‌برد و بر دست بلند می‌کند و آن را به‌همراه رستم به دریا می‌افکند. نشانه دیگری از این ارتباط در ابیات زیر است: آنجا که کیخسرو پس از آنکه رستم را برای رهانیدن بیژن به دربار می‌خواند بدو می‌گوید:

ترسم ز یدگوهر افراسیاب  
 که از جان بیژن یگیرد شتاب  
 یکی یادسار است و دیوی نژند  
 بدو داده اقسون و اکوان و بند  
 (قردوسی، ۱۳۷۱)

براساس بیت دوم نگارنده نتیجه می‌گیرد که افراسیاب موجودی سیک‌سر و در اصل دیوی زشت و خشمگین است که اکوان به او جادو و اقسون یاد داده است.

ط) انگشتی: به نظر قهرمانی (۱۳۹۶) انگشتی نماد گونه شاهی و فرمانروایی است. از این نماد در داستان‌های بسیاری یاد شده است. ماهوی سوری پیش از آنکه یزدگرد کشته شود، انگشترش را برمی‌دارد و از آن برای تصاحب تخت شاهی بهره می‌گیرد. گاه نیز انگشتی نشانی از دارنده آن است؛ برای مثال در داستان بیژن و منیژه، رستم برای رهانیدن بیژن از چاه، انگشتر خویش را درون خورشی می‌نهد و به منیژه می‌دهد تا برای بیژن ببرد. بیژن یا دیدن انگشتر از بودن رستم در آن شهر آگاه می‌شود.

ی) آتش: نوش‌آبادی و رجیبی (۱۳۹۲) معتقدند که یکی از مقدس‌ترین و پاک‌ترین عناصر جهان، آتش است که در آیین‌های دینی ایرانیان جایگاهی بسیار والایی دارد. دود و بوی



متقاعد می‌کند که باید از گناه گرگین بگذرد و شرط خروج بیژن از چاه را انتقام نگرقتن از گرگین بیان می‌کند. رستم به این تعبیر Levinas می‌رسد که او مسئول است که در قبال دیگری اخلاقی عمل کند؛ حتی اگر دیگری این کار را انجام ندهد، اما آیا رستم نسبت به «دیگری دیگر» یا به تعبیر Levinas «شخص سوم» هم این‌گونه رفتار می‌کند؟ به عبارت دیگر آیا رستم نسبت به تورانیان هم گذشت دارد؟ پاسخ این سؤال منفی است. وقتی گیو داستان بیژن و گرگین را برای رستم بازگو می‌کند، فردوسی بیان می‌کند:

از او نامه یستد، دو دیده پر آب  
همه دل پر از کین افراسیاب  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

او حتی بعد از آزادی بیژن از چاه هم از کین‌خواهی دست نمی‌کشد و یلاقاصله به دربار افراسیاب حمله می‌کند. این رفتار رستم حتی در مورد پیران هم صادق است. رستم از نیک‌خواهی پیران آگاه است؛ به همین دلیل وقتی وارد توران می‌شود، نزد پیران می‌رود تا کمکش کند؛ یا این حال در حمله به افراسیاب در مقابل پیران می‌ایستد و با او به مبارزه برمی‌خیزد.

در مورد منیژه داستان به نوع دیگری پیش می‌رود. وقتی منیژه به قصد کمک به سمت رستم می‌رود، در ابتدا رستم به او اعتماد نمی‌کند و از سؤال‌های پی‌درپی او در مورد گیو و کیخسرو پیرشان می‌شود؛ به همین دلیل او را از خود می‌راند و با او به تندی رفتار می‌کند:

بدو گفت رستم که ای زن چه یود؟  
مگر اهرمن رستخیزت نمود؟  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

ولی وقتی منیژه داستان تیره‌بختی خودش و شرایط بیژن را برای رستم بازگو می‌کند و از او کمک می‌خواهد، لحن

«جانشینی» و «قرارگرفتن به جای دیگران» یکی از تعبیر لویناس (Levinas) در بیان وضعیت خویشستی است که برای «دیگری» است. سوژه چندان برای «دیگری» است که حتی می‌تواند جانشین «دیگری» شود و به جای او تقاضا پس دهد یا حتی به جای او جان دهد؛ به عبارت دیگر عهده‌دار شدن «مسئولیت مسئولیت دیگری» است. Levinas در ادامه می‌گوید: «من خود را جانشین همه انسان‌ها می‌کنم و هیچ‌کس نمی‌تواند خود را جانشین من سازد و به این معنا من برگزیده‌ام. این برگزیدگی قطعاً نوعی امتیاز نیست؛ مشخصه اساسی شخص انسانی در مقام موجودی اخلاقاً مسئول است» (علیا، ۱۳۸۸). تعبیری که Levinas از قرارگرفتن به جای دیگران انجام می‌دهد، در واقع معادل عکس‌العملی است که رستم در قبال بیژن، خسرو و گیو در این داستان دارد. او هم حاضر است به جای «دیگری» بایستد و هم برگزیده‌ای است که جانشینی ندارد.

Levinas در جای دیگری از مفهوم برادری نام می‌برد و بیان می‌کند که برادری یعنی حافظ و تیماردار دیگران بودن، اما قایل علی‌رغم برادری نسبی‌اش یا هابیل از برادری سر می‌پیچد؛ وقتی به قایل می‌گویند «برادرت کجاست؟» پاسخ می‌دهد «مگر من حافظ برادرم هستم؟» در اینجا چهره «دیگری» تصویری در میان سایر تصاویر تلقی شده است. در این پاسخ تنها این هستی‌شناسی وجود دارد: من منم و او اوست (علیا، ۱۳۸۸). در این داستان، گرگین نیز به عنوان یار و یاور بیژن یا او روانه جنگ یا گرازان می‌شود، اما او نه تنها بیژن را در جنگ یا گرازان یاری نمی‌دهد، بلکه از روی حسد او را قریب می‌دهد. او هم در مقابل «دیگری» اخلاقی عمل نمی‌کند و او را نادیده می‌گیرد. به همین دلیل، همان‌طور که بیان شد، در سرتاسر داستان از گرگین به یدی یاد می‌شود. کیخسرو، گیو و بیژن علیه او هستند و در پی آن هستند که از گرگین انتقام بگیرند، اما در این بین رفتار رستم متمایز است. او از کیخسرو خواهش می‌کند که گرگین را به او ببخشد و اجازه دهد که گرگین برای یافتن بیژن یا او به توران بیاید. از طرفی هنگامی که می‌خواهد بیژن را از چاه خارج کند او را

صحبت کردن رستم با تغییراتی مواجه می‌شود؛ با این حال به او اعتماد نمی‌کند و انگشتر را در خورش مخفی می‌کند و به دست منیژه نمی‌دهد، اما وقتی منیژه دوباره به‌عنوان پیغام‌رسان از سمت بیژن نزد رستم بازمی‌گردد:

بدانست رستم که بیژن سَخُن  
 گشاده است بر سیم رخ سروبن  
 (فردوسی، ۱۳۷۱)

از آن به بعد است که رفتار رستم دوستانه می‌شود و او را به‌عنوان «خودی» می‌پذیرد. در اینجا به مفهوم دوستانه‌بودن Arendt بازمی‌گردیم، مشاهده می‌کنیم که این مفهوم مغایر با مفهوم «خود و دیگری» موجود در شاهنامه است. رستم فقط در صورتی منیژه را جزئی از «خود» به حساب می‌آورد که می‌بیند او، برخلاف آنکه دختر افراسیاب و یک تورانی است، از دل و جان در خدمت بیژن است و بیژن هم به او اعتماد دارد. علاوه بر آن، او هویت تورانی خود را فراموش کرده است. بعد از آنکه منیژه وارد ایران می‌شود، از طرف کیخسرو به‌عنوان همسر بیژن پذیرفته می‌شود و او به بیژن سفارش می‌کند که با منیژه به نیکی رفتار کند. هرچند قبول ازدواج با یک انیرانی به‌نوعی نشان‌دهنده پذیرش «دیگری» است، این «دیگری» است که باید خود را با جامعه ایرانی تطبیق دهد تا در آن پذیرفته شود. این موضوع در مورد منیژه هم صدق می‌کند؛ به‌طوری‌که بعد از ورود به این جامعه در آن محو می‌شود و دیگر نامی از او برده نمی‌شود.

این بررسی نشان می‌دهد که در این داستان علاوه بر ایرانی/انیرانی‌بودن، اخلاق مدار بودن هم در تعیین «خودی و دیگری» نقش دارد. بیژن، خسرو و گیو تقریباً در جایگاه برابری قرار دارند و هر سه برای رستم «خودی» هستند و رستم بی‌چون و چرا به کمک آنها می‌شتابد. بعد از آنها منیژه است که در داستان از او به نیکی یاد می‌شود و تنها شخصیتی که او را سرزنش می‌کند، افراسیاب است، اما منیژه تمام تلاش

خود را برای نجات بیژن و بعد از آن ورود به جامعه ایرانی انجام می‌دهد. گرگین در این طیف در مرحله بعدی قرار دارد. هرچند او ایرانی است، اما از آنجا که از حدود اخلاق خارج می‌شود، در تمام طول داستان مورد سرزنش قرار می‌گیرد. اگرچه در نهایت و در انتهای داستان دوباره بین ایرانیان پذیرفته می‌شود. پیران نفر بعدی این طیف است. رستم برای ورود و پذیرفته‌شدن به‌عنوان بازرگان در جامعه توران از او کمک می‌خواهد و او هم بی‌دریغ به رستم یاری می‌رساند. او شخصی است که مانع اعدام بیژن می‌شود. او بر پایه اخلاق عمل می‌کند و «دیگری» را می‌پذیرد و یاری می‌دهد؛ با این حال رستم با او به‌عنوان «دیگری» رفتار می‌کند و در جنگ در مقابل هم قرار می‌گیرند، اما در نهایت این طیف افراسیاب قرار دارد که از نظر رستم «کژاندیش نر ازدها» است و به‌خاطر کشتن سیاوش هیچ‌گاه مورد بخشش قرار نمی‌گیرد و وارد طیف «خودی» نمی‌شود. او «دیگری مطلق» است و همیشه در این مقام باقی می‌ماند.

#### ۴-۵. جنسیت در بررسی «خود و دیگری»

برای بررسی جنسیت و رابطه آن با «خود و دیگری» به سراغ فلسفه de Beauvoir می‌رویم. او در کتاب جنس دوم (۱۳۸۰) ابتدا مطرح می‌کند که «زن چیست؟» و بیان می‌کند که همان طرح مسئله امری بامعناست. اگر من بخواهم خودم را تعریف کنم، ابتدا ناگزیرم این نکته را اعلام کنم که «من زن هستم»؛ این در حالی است که مردان هرگز کار را با طرح خود به‌مثابه فردی از یک جنس آغاز نمی‌کنند. تردیدی وجود ندارد که او یک مرد است. مرد نفس مدرک است، مطلق است؛ زن، «دیگری» به شمار می‌آید؛ به بیان دیگر همیشه عاملی که خود را به‌مثابه «یگانه» در نظر می‌گیرد، او را چون «دیگری» تعریف می‌کند، اما برای آنکه چرخش «دیگری به یگانه» عملی نشود، لازم است که «دیگری» فرمان‌بردار باشد. از نظر de Beauvoir زنان همچنان در مقام یک «دیگری تحت سلطه» در طول تاریخ باقی مانده‌اند؛ چون خودشان تلاشی برای خارج‌شدن از این نقش انجام نداده‌اند. می‌توانیم این موضوع را



می‌دهد؛ به طوری که برای گذران زندگی به در یوزگی روی می‌آورد و با این کار خودش و بیژن را زنده نگه می‌دارد. هر چند که او با عشق، علاقه و دلسوزی در کنار بیژن می‌ماند، اما از دو بیت می‌توان دریافت که او چاره دیگری جز این ندارد. اولین بیت را گرسیوز بیان می‌کند و می‌گوید که تا ابد باید در پرستاری بیژن باقی بماند:

بدو گفت: اینک ترا خان و مان  
زواری بدین بسته تا جاودان  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

رستم هم وقتی منیژه را می‌بیند، به او پیشنهاد می‌دهد که نزد پدرش برود و از او طلب بخشش کند و دوباره وارد کاخ شود، اما منیژه پاسخی نمی‌دهد، ولی در جایی دیگر می‌گوید: «پدر گشته بیزار و خویشان ز من»، شاید بتوان با توجه به این گفته نتیجه گرفت که افراسیاب هرگز او را نمی‌بخشد و منیژه دیگر راهی به دربار افراسیاب ندارد.

علاوه بر این de Beauvoir (۱۳۸۰) معتقد است که مردان از افسانه‌های حوا و پاندورا، سلاح‌هایی را برکشیده‌اند تا زنان را تحت سلطه قرار دهند. از ایام کهن، هجاگران و نقادان عادت‌های زمانه، از خلق تابلوهایی از ضعف‌های زنانه لذت می‌برده‌اند. مونتئی می‌گوید: «متهم کردن یک جنس آسان‌تر از معذورداشتن جنس دیگر است» و در برخی موارد، روند به‌روشنی روی می‌نماید؛ مثلاً آشکارا دیده می‌شود که قوانین رم، برای محدود کردن حقوق زنان، هنگامی به «بلاغت و ضعف جنس» استناد می‌جوید که بر اثر ضعیف شدن خانواده، زن برای وارثان نرینه به خطری بدل شود. در این داستان نیز ما با این کلیشه‌ها مواجه می‌شویم. در ابتدا افراسیاب بیان می‌کند:

اگر تاج دارد بداختر بود  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

به داستان بیژن و منیژه نیز تعمیم دهیم. در ابتدا منیژه به‌عنوان دختری مستقل ترسیم می‌شود. او با بی‌پروایی به بیژن ابراز علاقه می‌کند. او را با خودش به داخل قصر پدرش می‌برد و برای مدتی مخفیانه در آنجا با هم زندگی می‌کنند، اما نگهبان قصر این موضوع را به پدرش اطلاع می‌دهد:

بیامد بر شاه توران بگفت  
که دختت از ایران گزیده است جفت  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

آن‌طور که از این بیت برمی‌آید، ناراحتی افراسیاب بیشتر از آنکه از جفت‌گزیدن منیژه باشد، از ایرانی بودن جفتش است؛ بنابراین می‌توان گفت منیژه آزادی انتخاب جفت را داشته است، اما وقتی کار او غیرقابل بخشش می‌شود که جفتی ایرانی برمی‌گزیند. بعد از آنکه گرسیوز بیژن و منیژه را در کاخ منیژه پیدا می‌کند، افراسیاب فرمان مجازات منیژه را صادر می‌کند:

وز آنجا به ایوان آن بدهنر  
منیژه کزو ننگ یابد گهر  
برو با سواران و تاراج کن  
نگون‌بخت را بی‌سر و تاج کن  
برهنه کشانش ببر تا به چاه  
که در چاه بین آنکه دیدی به گاه  
(فردوسی، ۱۳۷۱)

منیژه وقتی از طرف پدرش به «دیگری» تبدیل می‌شود که با ایرانیان همراه می‌شود. او تمام امکانات خود را از دست

که را از پس پرده دختر بود

اما رفتار بیژن چگونه است؟ وقتی منیژه از او می‌خواهد که تا راز خود را با او در میان گذارد، می‌گوید:

کنون گر وفای مرا نشکنی	چو با من به سوگند پیمان کنی
بگویم ترا سربه‌سر داستان	چو باشی به سوگند همداستان
که گر لب بدوزی ز بهر گزند	زنان را زبان هم نماند به بند

(فردوسی، ۱۳۷۱)

### ۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی مفاهیم هویت و «خود و دیگری» در داستان بیژن و منیژه پرداختیم. در ابتدا به این سؤال پاسخ داده شد که هویت‌های اصلی و فرعی داستان چه افرادی هستند و هریک از آنها با چه برجسب‌هایی نامیده شده‌اند. برای این منظور، دو بخش مقدمه و بخش اصلی داستان را به‌طور جداگانه بررسی کردیم. در بخش مقدمه فقط دو هویت فردوسی و دلدارش حضور دارند که در آن حضور فردوسی برجسته‌تر از دلدارش است، اما حمایت سازنده و نقش تأثیرگذار دلدارش در سرودن این داستان کاملاً مشهود است. بعد از آن به بررسی هویت‌های بخش اصلی داستان پرداختیم. در این بخش ۲۸ هویت فردی حضور دارند که ۷۵ درصد آنها ایرانی و ۲۵ درصد آنها تورانی هستند. هویت‌های ایرانی همگی مذکرند و فقط ۲۸/۶ درصد هویت‌های تورانی مؤنث هستند. به‌رغم آنکه انتظار می‌رفت که چون داستان درباره بیژن و منیژه است، برجسته‌ترین هویت از آن این دو نفر باشد، اما با توجه به مقادیر کمی به نتیجه متفاوتی دست یافتیم. بر این اساس رستم هویت کلیدی و تأثیرگذار این داستان است و با وجود آنکه از نیمه دوم داستان به آن وارد می‌شود، آن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. این موضوع را می‌توان با توجه به کنش‌های نسبت داده شده به رستم نیز دریافت؛ زیرا اکثر کنش‌های او غیرکلامی است. بعد از رستم

همان‌طور که مشخص است، بیژن نیز از همین کلیشه‌ها برای نگه‌داشتن منیژه در نقش «دیگری» استفاده می‌کند. هرچند در نهایت وقتی منیژه به او شکایت می‌کند، از او دل‌جویی می‌کند. بعد از ورود منیژه به ایران، خسرو از طریق بیژن به او هدایایی تقدیم می‌کند و به بیژن سفارش می‌کند که با منیژه به شادی‌گذران عمر کند. هرچند منیژه برای مدتی در درویشی گذران زندگی کرد، اما در نهایت دوباره به زندگی گذشته خود بازمی‌گردد، اما شاید بتوان این موضوع را طور دیگری ترسیم کرد که منیژه فقط زمانی توانست دوباره در رفاه زندگی کند که تحت تسلط مرد دیگری درآمد.

نکته دیگر در این داستان حضورنداشتن زن دیگری به‌عنوان هویت اصلی است. همان‌طور که ذکر شد، در این داستان ۲۸ هویت حضور دارند که تنها دو هویت زن هستند؛ یکی از آنها منیژه و دیگری دایه منیژه است که حضوری کوتاه در داستان دارد؛ بنابراین می‌توان گفت که منیژه در میان انبوهی از هویت‌های مرد احاطه شده است؛ درحالی‌که بانوگشسب، یعنی مادر بیژن، همسر گیو، دختر رستم، در چند داستان شاهنامه هویت کلیدی دارد؛ برای مثال اوست که وقتی کیخسرو و فرنگیس توسط گیو به ایران آورده می‌شوند، به استقبال آنها می‌رود؛ با وجود این در این داستان حضور ندارد و فقط از نگرانی‌های گیو سخن به میان می‌آید.



که فردوسی از ابتدا با دید مثبت به منیژه می‌نگرد. در حالی که رستم پس از آنکه از وفاداری منیژه به بیژن اطمینان حاصل می‌کند، او را در زمره «خودی»‌ها به حساب می‌آورد. در مورد گرگین هم می‌توان نتیجه گرفت که فردوسی تا انتهای داستان به بدسگالی او اذعان دارد و نظرش در مورد او تغییر نمی‌کند. همچنین در همه داستان از پیران به نیکی یاد می‌کند. این موارد در حالی است که رستم نه تنها گرگین را می‌بخشد بلکه دیگران را نیز متقاعد می‌کند که از گناه او درگذرند. اما با پیران رفتار عکس دارد و چون تورانی است در مقابل او می‌ایستد و با او می‌جنگد. در مورد بقیه شخصیت‌ها به نظر می‌رسد که نظر فردوسی و رستم یکسان باشد. در نتیجه به نظر می‌رسد که برای فردوسی در تقسیم‌بندی مفهوم «خود و دیگری» تاثیر اخلاق مدار بودن مساوی یا بیشتر از ایرانی/انیرانی بودن است. اما باید توجه داشت که در این داستان فردوسی تمام تلاشش را می‌کند که راوی بی‌طرفی باقی بماند.

در بخش آخر این سؤال را مطرح کردیم که تأثیر متغیر جنسیت در شکل‌دهی به این طیف چگونه است؟ برای پاسخ به این سؤال با مفهوم «دیگری» تحت سلطه مواجه می‌شویم. به بیان دیگر زنان از نظر مردان در طول تاریخ به‌عنوان «دیگری» تعریف می‌شده‌اند و به‌واسطه همان «دیگری» بودنشان همواره تحت سلطه مردان قرار داشته‌اند. در این داستان می‌بینیم که منیژه تا وقتی که تحت فرامین پدرش است، از نظر او «خودی» محسوب می‌شود، اما به محض آنکه، برخلاف میل پدرش، یک ایرانی را به‌عنوان معشوقش انتخاب می‌کند، افراسیاب او را «دیگری» می‌داند و از طرف او حذف می‌شود، اما حتی بیژن هم با آن همه فداکاری‌هایی که منیژه در حق او می‌کند، باز هم او را «دیگری» به حساب می‌آورد و برای این کار از همان تعاریف کلیشه‌ای که «زنان رازنگهدار نیستند» استفاده می‌کند. هرچند بیژن بلافاصله از گفته‌اش ابراز پشیمانی می‌کند و در ادامه داستان به او ثابت می‌شود که منیژه رازنگهدار خوبی است و کاملاً به او وفادار است. کیخسرو هم بیژن را نصیحت می‌کند که رفتارش با منیژه را اصلاح کند.

بیژن و منیژه در مقام‌های برجسته‌ترین هویت‌ها قرار دارند. با وجود آنکه منیژه کمتر از کیخسرو، گیو و گرگین در داستان حضور دارد، اما تأثیر بسزایی در روند داستان دارد. در ادامه به مفهوم «خود و دیگری» پرداختیم. در این بخش این پرسش را مطرح کردیم که می‌توان هویت‌های برجسته‌شده در این داستان را در طیفی از «خودی»‌ترین تا «دیگری»‌ترین (در نسبت با نویسنده یا در نسبت با کلیدی‌ترین شخصیت داستان) ترسیم نمود؟ اگر بله این طیف چگونه است؟ طیفی از این مفهوم درباره کلیدی‌ترین شخصیت داستان ترسیم شد و به این نتیجه رسیدیم که مفهوم «خودی و دیگری» با ایرانی/انیرانی بودن و اخلاق مدار رفتار کردن در ارتباط است؛ با این حال به نظر می‌رسد که مرزبندی ایرانی/انیرانی بر اخلاقی/غیراخلاقی غلبه دارد. در این داستان بیژن، کیخسرو و گیو نسبت به رستم «خودی» هستند؛ زیرا ایرانی‌اند و علاوه بر آن نسبت به ایرانیان اخلاقی عمل می‌کنند. منیژه در مرحله بعدی قرار دارد؛ زیرا اگرچه تورانی است، اما تمام تلاش خود را برای آزادی بیژن انجام می‌دهد و در طول داستان ایرانیان از او به نیکی یاد می‌کنند. در واقع می‌توان گفت منیژه «دیگری» است که در نهایت «خودی» می‌شود. گرگین رتبه بعدی را اشغال کرده است. او از پهلوانان ایرانی است، اما با بیژن اخلاقی رفتار نمی‌کند. این موضوع را می‌توان از صفتهای منفی که در طول داستان به او نسبت داده می‌شود، دریافت. او گناه نابخشودنی را در مقابل بیژن مرتکب می‌شود؛ به طوری که بیژن، کیخسرو و گیو اصرار دارند که از او انتقام بگیرند، اما نظر رستم متفاوت است. او موفق می‌شود ابتدا کیخسرو و سپس بیژن را متقاعد کند که از گناه گرگین درگذرند و او را مجازات نکنند. رفتار رستم فقط در مورد ایرانیان یا به عبارتی «خودی»‌ها بخشنده است و در مقابل تورانیان یا «دیگری» انتقام‌گیر است؛ به طوری که با وجود آنکه می‌داند در این داستان بیژن نیز مقصر است، باز هم به قصد کین‌خواهی به افراسیاب حمله می‌کند. اما آیا نظر فردوسی نیز در مورد مفهوم «خود و دیگری» مانند رستم است؟ با توجه به مقدمه داستان، یار مهربان فردوسی برای او یادآور منیژه است، بنابراین به نظر می‌رسد

## تعارض در منافع

میان نویسندگان هیچ تعارضی در منافع یافت نشد.

## منابع

دستان، نسرين و کاظمی، نوشین (۱۳۹۵). بررسی نقش گراز در فرهنگ ایران و چین. *مبانی نظری هنرهای تجسمی*، ۱، ۵۵-۶۸.

رستگارفسایبی، منصور (۱۳۸۰). فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه. *فصلنامه انجمن*، ۳، ۴-۳۰.

رستگاری‌نژاد، سحر و باقری، معصومه (۱۳۹۴). حضور ایزدبانوان پیشین در شاهنامه. *مجله جستارهای ادبی*، ۱۸۱، ۶۷-۸۶.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ستاری، رضا و حقیقی، مرضیه (۱۳۹۴). تحلیل مردسالاری و برون‌همسری در شاهنامه براساس اسطوره‌آفرینش. *مجله جستارهای ادبی*، ۱۸۱، ۸۷-۱۰۶.

سرامی، قدمعلی و منصوری، سیما (۱۳۹۰). هفت زینه مهری در هفت‌خوان بیژن. *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۷(۲۱)، ۵۱-۹۲.

عطائی، فرهاد و بهستانی، مجید (۱۳۸۹). هویت و غیرت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی. *فصلنامه روابط خارجی*، ۲(۴)، ۷۹-۱۰۹.

علیا، مسعود (۱۳۸۸). *کشف دیگری همراه با لویناس*. تهران: نشر نی.

علیپور، صدیقه. (۱۳۹۷). *منظورشناسی و تحلیل کارگفتار در گفت‌وگوهای داستان بیژن و منیژه*. *فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی*، ۴(۲)، ۱۳۹-۱۵۱.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱). *شاهنامه (تصحیح جلال خالقی مطلق)*، ج ۳. کالیفرنیا: انتشارات بنیاد میراث ایرانیان.

قهرمانی، فاطمه (۱۳۹۶). *نمادشناسی ابزار در شاهنامه فردوسی*. *فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی*، ۱۵(۳۴)، ۱۸۱-۲۰۵.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴). بازشناسی روایت «کوان دیو» در سنت داستانی ایران. *فصلنامه کاوش‌نامه*، ۱۶(۳۰)، ۹-۳۴.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴). چند نکته، سند و آگاهی جدید درباره جام جمشید و کیخسرو. *مطالعات فرهنگ و هنر آسیا*، ۱(۱)، ۱-۲۸.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸). *خلاصه‌ای از کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

بالو، فرزاد، ستاری، رضا و بصیری، فاطمه (۱۳۹۸). *شاهنامه نمود حذف، غیاب، یا حضور دیگری*. *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۴(۵۴)، ۳۹-۷۳.

پرنیان، موسی و بهمنی، شهرزاد (۱۳۹۱). بررسی و تحلیل نمادهای بخش اساطیری شاهنامه. *فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی*، ۴(۱)، ۹۱-۱۱۰.

حسن‌رضایی، حسین و سیف، عبدالرضا (۱۳۹۵). *بررسی عشق در دنیای حماسه با نگاهی به شاهنامه*. *متن‌پژوهی ادبی*، ۲۰(۷۰)، ۲۹-۴۵.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۶۹). *بیژن و منیژه و ویس و رامین (مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی)*. *ایران‌شناسی*، ۶، ۲۷۳-۲۹۸.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۹). *نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجش با سخن فردوسی*. در: *سخن‌های دیرینه (ویراستار علی‌دهباشی)*. نشر فکر. تهران.

دبوار، سیمون (۱۳۸۰). *جنس دوم*. ترجمه قاسم صنعوی. ج ۱، تهران: انتشارات توس.



- مازلف، اوثریش (۱۳۸۵). شاهنامه و هویت ایرانی. *ماهنامه حافظ*، ۲۷، ۴۳-۴۹.
- مشهدی نوش‌آبادی، محمد و رجیبی گوندره، عباس (۱۳۹۶). آیین‌های طهارت در دین زرتشتی. *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*، ۲۳ (۱۸)، ۶۹-۸۷.

Goultshin, M. (2014). We Who Stand to Differ: Hannah Arendt on Maintaining Otherness, *Atlantic Studies*. 11(2), 277-299.

Mc Weeny, J. (2009). Origins of Otherness: Non-Conceptual Ethical Encounters in Beauvoir and Levinas. *Simone De Beauvoir Studies*, 26, 5-17. *JSTOR*, [www.jstor.org/stable/45170673](http://www.jstor.org/stable/45170673). Accessed 14 Nov. 2020.

Paul Gee, J. (2018). *Introducing Discourse Analysis from Grammar to Society*. New York: Routledge.

Davis, D. (2007). Women in The Shahnameh: Exotics and Natives, Rebellious Legends, and Dutiful Histories. In: *Women and Medieval Epic*. (eds. Poor, S; Schulman, J.). New York: Palgrave Macmillan. 67-90.

Fotoohi, S. (2011). A Study of Bijan and Manijeh in Ferdowsi's Shahnameh (The Epic of Kings), *International Journal of Advanced Studies in Humanities and Social Science (IJASHSS)*, 2, 132-140.

Hashabeiky, F. (2011). A Word from the Editor. In: *International Shāhnāme Conference: The Second Millennium*, (ed. Hashabeiky, F.) Uppsala: Uppsala University. 9-12.

پیوست

جدول ۴. هویت‌های موجود در مقدمه داستان

تعداد	هویت	فراوانی	فراوانی هویت به‌عنوان به‌عنوان راوی	فراوانی هویت به‌عنوان مخاطب	فراوانی هویت به‌عنوان سوم شخص
۱	فردوسی	۹	۲۱	۴	۹
۲	همسر فردوسی	۸	۲	۱	۵

**جدول ۵. هویت‌های ایرانی داستان بیژن و منیژه**

توضیحات	فراوانی هویت در قالب سوم شخص		فراوانی هویت به‌عنوان مخاطب	فراوانی هویت به‌عنوان راوی	فراوانی هویت	تعداد
	با استفاده از ضمیر و صفات	با ذکر نام				
از پهلوانان، پسر زال و رودابه (دختر مهراب کابلی)	۱۶۰	۸۰	۱۲۸	۱۱۳	۴۸۴	۱ رستم
از پهلوانان، پسر گیو و آذرگشسب (دختر رستم)	۲۰۰	۱۱۵	۶۸	۸۶	۴۷۱	۲ بیژن
شاه ایران، پسر سیاوش شاهزاده ایرانی و فرنگیس دختر افراسیاب	۱۲۵	۴۴	۶۴	۱۰۴	۳۴۱	۳ خسرو
از پهلوانان، پسر گودرز، از خاندان کشوادیان	۶۸	۵۴	۸۴	۵۹	۲۶۸	۴ گیو
از پهلوانان، پسر میلاد	۸۶	۴۰	۳۷	۵۷	۲۲۸	۵ گرگین
از پهلوانان	۴۲	۸	۵	-	۵۴	۶ فرهاد
از پهلوانان، پسر گزدهم	۳۶	۳	۵	-	۴۴	۷ گسته‌م
از پهلوانان، پسر گودرز و برادر گیو از خاندان کشوادیان	۳۳	۴	۵	-	۴۲	۸ رهام
از پهلوانان، از خاندان کشوادیان	۱۲	۱۶	۵	-	۳۳	۹ گودرز
از پهلوانان	۲۵	۷	-	-	۳۲	۱۰ اشکش
از پهلوانان، پسر شاوران	۲۸	۳	-	-	۳۱	۱۱ زنگه
از پهلوانان	۲۹	۱	-	-	۳۰	۱۲ گرازه
از پهلوانان، پسر سام	۱۸	۴	۳	۱	۲۶	۱۳ زال
از پهلوانان (سپهدار سپاه ایران)، پدرش نوذر از پادشاهان ایرانی بود.	۱۲	۷	۵	-	۲۴	۱۴ طوس
از پهلوانان	۷	۳	۵	-	۱۵	۱۵ شاپور
از شاهزادگان، پسر کیکاووس و برادر سیاوش، بعد از ورود فرنگیس به ایران با او ازدواج می‌کند.	۶	۲	۵	-	۱۳	۱۶ فریبرز
از شاهزادگان، پسر کیکاووس و دختری از نوادگان گرسبوز (برادر افراسیاب)، جنگ‌های کین‌خواهی به‌دلیل کشته‌شدن او به دستور افراسیاب است.	۱	۹	-	-	۱۰	۱۷ سیاوش
از پهلوانان، پسر رستم	۳	۳	-	-	۶	۱۸ فرامرز
از پهلوانان ایرانی	۳	۲	-	-	۵	۱۹ گزدهم
از پهلوانان، پسر زال و برادر رستم	۳	۲	-	-	۵	۲۰ زواره
از پادشاهان پیشدادی ایران، پدر جمشید	-	۱	-	-	۱	۲۱ طهمورث

## جدول ۶. هویت‌های تورانی داستان بیژن و منیژه

توضیحات	فراوانی هویت در قالب سوم شخص		فراوانی هویت به‌عنوان مخاطب	فراوانی هویت به‌عنوان راوی	فراوانی هویت	تعداد
	با استفاده از ضمیر و صفات	با ذکر نام	به‌عنوان مخاطب	به‌عنوان راوی		
از شاهزادگان، دختر افراسیاب	۸۲	۲۵	۴۱	۵۵	۲۰۱	۱ منیژه
پادشاه توران، پسر پشنگ، از نوادگان تور	۴۶	۱۶	۸۲	۳۴	۱۸۰	۲ افراسیاب
از پهلوانان، پسر ویسه، وزیر افراسیاب، و از نوادگان تور	۲۰	۱۳	۲۱	۳۲	۸۶	۳ پیران
از پهلوانان، فرمانده سپاه توران، پسر پشنگ و برادر افراسیاب	۱۴	۱۲	۲۹	-	۵۳	۴ گرسیوز
دایه منیژه، نام او ذکر نمی‌شود.	۵	۵	۱۴	-	۲۴	۵ دایه
از پهلوانان، پسر ویسه و برادر پیران	-	۱	-	-	۱	۶ هومان
از شاهزادگان، پسر افراسیاب	-	۱	-	-	۱	۷ شیده



## جدول ۷. هویت‌های گروهی

توضیحات	فراوانی هویت در قالب سوم شخص		فراوانی هویت به‌عنوان مخاطب	فراوانی هویت به‌عنوان راوی	فراوانی هویت	تعداد
	با ذکر نام	با استفاده از ضمیر و صفات				
نام اقوام و ایالتی سرحدی است که در بین ایران و توران قرار دارد.	۷	۴	-	۱۳	۲۳	۱ ارمان و ارمنیان
توران همان آسیای میانه امروزی است. در این داستان از آنها به‌عنوان ترکان و گرگساران نیز نام برده می‌شود.	۳	۳۶	-	-	۳۹	۲ توران و تورانیان
کل منطقه فلات ایران را شامل می‌شده است. به‌علاوه، به منطقه‌ای که پادشاه حضور داشته نیز ایران می‌گفته‌اند.	-	۵۲	-	-	۵۲	۳ ایران و ایرانیان
در شاهنامه ایرانیان، دهقانان و آزادگان نیز نامیده می‌شوند. در این داستان بیژن دو بار خود را به این نام معرفی می‌کند. یک بار منیژه و یک بار بیژن «آزاده خوی» خوانده می‌شوند.	-	۵	-	-	۵	۴ آزادگان
گودرزبان یکی از خاندان‌های پهلوانی است که شامل گودرز و پسرانش گیو، رهام، بهرام و غیره و نوه‌اش بیژن و غیره می‌شود. نیای آنها کشاوراد بوده است؛ به همین دلیل به آنها کشاورادیان نیز می‌گویند. در این داستان کیخسرو به آنها صفت‌های کین‌خواه و کمر بسته در خدمت شاه را نسبت می‌دهد.	۳	۷	-	-	۱۰	۵ گودرزبان یا کشاورادگان
مرکز فرمانروایی خاندان سام، شامل زال و پسرانش رستم و غیره است.	-	۶	-	-	۶	۶ سیستان، زاولستان و زاولی